

سرمقاله

پیرامون تحریمهای اخیر!

... بعضی جریان‌ها و فعالین سیاسی با لاپوشانی ماهیت امپریالیستی نیروهای تحریم کننده و اهدافی که از این طریق دنبال می کنند، این تحریم ها را تأیید نموده و حتی از غیر کافی بودن آنها دم زده و خواهان گسترش آنها می باشند. در اثبات بطلان این نظر لازم است تأکید کنیم که هیچ نیروی ملی و آزادیخواه به هیچ بهانه ای نمی تواند خواهان دخالت دولتهای بزرگ در امور داخلی ایران باشد. در حقیقت، این معیار مهمی است که مرز بین نیروهای واقعاً ملی و آزادیخواه را از خدمت گزاران به قدرت های خارجی جدا می سازد. بنابراین، کسانی که هم صدا با قدرتهای بزرگ، تحریم های آن قدرت ها را تأیید می کنند نشان می دهند که منافع مردم ایران را فدای خوش خدمتی به قدرت های خارجی می کنند؛ و نشان می دهند که در مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی نه به قدرت مردم بلکه به حمایت های قدرتهای امپریالیستی چشم دوخته اند....

صفحه ۲

حمید اشرف و تروریست زن و مرد کشته شدند



حمید اشرف رهبر تروریست های ایران
و آخرین بازمانده تروریست فراری بود
ستاد مرکزی تروریست های

کمیسان
اولین عکس ها و اسناد
خودکشی صادق هدایت
از آرشبو پلیس پاریس

حمید اشرف: پس از ۳ سال کشته شد
از جمله فعالیت های او می توان به
ایرانی و دلارهای آمریکایی

کمیونست ایران در مهر آباد
جنوبی بود
۹ قبضه مسلسل
و ۹ قبضه سلاح کمربند از جمله

کمیسان
نیمه وزیران
در اصفهان

**آنان به نابودی ستم برخاستند،
چرا که نان و آزادی را برای همه می خواستند! صفحه ۱۱**

کارگران زن زیر سلطه ستم مضاعف! (۳) اشرف دهقانی

موضوع دیگر در ارتباط با زنان کارگر، این است که پس از اتمام کار، کارفرما، طبق سنت مردسالارانه حاکم، مزد کار همه اعضای خانواده را به مرد کارگر می پردازد. بنابراین زن کارگر کوره برخانه شخصاً پولی در ازای کار خود دریافت نمی کند. در این برخورد که ممکن است، هم برای مرد کارگر و هم برای خود آن زن کارگر، امری طبیعی به حساب آید، زن کارگر در حقیقت یک فرد مستقل به حساب نیامده و کماکان بر اساس سنت های مردسالاری، به لحاظ مالی وابسته به شوهر باقی می ماند. در اینجا البته نکته حساسی وجود دارد، چرا که باید این واقعیت را به حساب آورد که در آمد چنین خانواده کارگری که همه اعضایش از صبح تا شب کار می کنند هنوز کفاف نیازمندی های اولیه زندگی آنها را نمی دهد و اگر زن کارگر هم شخصاً پولی دریافت می کرد صرف خانواده خود می نمود، با این حال در نفس برخورد فوق الذکر که زن کارگر شخصیت مستقل به حساب نیامده و وابسته به مرد تلقی می شود، ستم جنسیتی و ستم مضاعف در حق یک زن کارگر را می توان مشاهده کرد.

صفحه ۵

در صفحات دیگر

- واژه ها و واقعیتها! ۴
- دوباره سیل خواهد آمد! ۱۲
- چهره واقعی "دمکراسی"
آمریکایی ۱۳
- گزارشی از آکسیون ۱۸ تیر ۱۵
- واشنگتن، شهر اشغال شده ۱۸
- دستاوردها و کاستی های جنبش
در سالی که گذشت ۱۹

مصاحبه با یک فعال کارگری

از سالهای ۵۰ به بعد آن دسته از کارگران فصلی که به هر دلیلی نمی خواستند پای بند شهر شوند دیگر کمتر به کارخانه ها مراجعه می کردند چون در شرکت های ساختمانی دستمزد بیشتری می دادند. جای دیگری که این دسته از کارگران را به خود جذب کرد آهنگریهای بود که آهن اوراقی و قراضه را پرس می کردند. این آهنگریها با راه اندازی ذوب آهن در ایران و پاکستان توسعه پیدا کردند. آهن آلات را دیو می کردند و بعد پرس می کردند و به ذوب آهن اصفهان می فروختند و با به پاکستان صادر می شد. کارگرانی که در این جور جاها کار می کردند، در همانجا می خوابیدند. هیچگونه شرایط ایمنی کار در بین نبود. یکی از هم ولایتیهای خود من در آنجا دستش قطع شد و کارفرما حتی پول روز بعدش را نداد. صفحه ۸

کشف معادن فلزات کمیاب در

افغانستان و امپریالیستهای اشغالگر جنگی که بر سر این گونه فلزات معدنی درگرفته، با افزایش روزافزون قیمت های آن ها نیز رو به گسترش است. شرکت های چینی حاضرند برای هر تن آهن بیش از ۱۲۰ دلار (تقریباً دوبرابر قیمت سال گذشته که ۶۲ دلار بوده) بپردازند. اما آهن تنها فلزی نیست که رقابت و درگیری حول کنترل بر معادن افغانستان را موجب شده، طبق گزارش "نیویورک تایمز" میزان ذخایر لیتیوم در افغانستان با ذخایر لیتیوم در کشور بولیوی که در حال حاضر بزرگترین صادرکننده لیتیوم در جهان می باشد، برابر است. پتناگون در پاداشتی غیر رسمی معادن لیتیوم در افغانستان را به ذخایر نفتی عربستان سعودی تشبیه کرده است. صفحه ۱۰

وقتی که قدرتهای امپریالیستی دولتی را تحریم می کنند، این امر درجه ریسک پذیری سرمایه گذاری در کشور تحریم شده را بالا می برد. اما بالا رفتن درجه ریسک پذیری، به نوبه خود بر حجم سرمایه گذاری و نرخ بیمه و شرایط و حد گشایش اعتبار بازرگانی تاثیر می گذارد؛ وبعد اثرات چنین اقداماتی فوراً خود را بر کل اقتصاد کشور نشان می دهند. تنها کافی است توجه کنیم که بالا رفتن نرخ بیمه برای حمل کالا های وارداتی در حالی که سود زیادی به شرکت های بیمه می رساند در ارتباط با اقتصادی که بخش بزرگی از نیاز هایش از طریق واردات حل می شود، فوری این اثر را بجای می گذارد که کالاها با قیمت گرانتر از قبل بدست مصرف کننده برسد.



پیرامون تحریم های اخیر!

گسترده‌گی تأثیرات آنها در اقتصاد کشور امر زیاد سختی نخواهد بود. واضح است که وقتی که قدرتهای بزرگ جهانی، رژیم را تحریم می کنند این بدان معناست که امکان دسترسی رسمی و قانونی وی به بازار جهانی را از وی سلب می نمایند. در نتیجه یا رژیم مربوطه باید از خیر تهیه آن کالاها و خدمات بگذرد و یا نیازهای خود را از بازار سیاه تأمین نماید. با در نظر گرفتن ماهیت ضد مردمی رژیم جمهوری اسلامی و خصوصیات کالاهائی که مورد تحریم قرار گرفته اند- به خصوص با تأکید بر این که تحریم های شورای امنیت، نیازهای ماشین سرکوب جمهوری اسلامی و پروژه اتمی وی را هدف قرار داده - با قاطعیت می توان گفت که جمهوری اسلامی هرگز از تهیه آنها چشم پوشی نخواهد کرد. برعکس، این رژیم ضد خلقی تلاش خواهد کرد تا با دور زدن این تحریم ها، کالا های مورد نیاز خود را از بازار سیاه و با واسطه تهیه نماید. ناگفته پیداست که تهیه کالا از بازار سیاه، هزینه های تهیه این کالاها را تا حد زیادی بالا می برد. اما بالا رفتن هزینه کالاها، از یک طرف سودهای کلانی را نصیب کمپانی های تولید کننده این کالاها و واسطه های آنها می کند، و از طرف دیگر بطور طبیعی جمهوری اسلامی را مجبور می سازد تا بخش بزرگتری از بودجه کشور را به این امر اختصاص دهد- بودجه ای که هم اکنون هم با کسری مواجه است. بنابراین واضح است که مسئولین حکومتی در برخورد به واقعیت تحریم ها به مثابه اولین کار، بار هزینه هائی که در بازار سیاه خرج کرده اند را بر دوش کارگران و توده های ستمدیده سرشکن خواهند کرد، توده هائی که هم اکنون هم کمرشان زیر چپاولگری های دزدان حاکم خم شده است.

از سوی دیگر وقتی که قدرتهای امپریالیستی که در شورای امنیت سازمان

اولین مسأله قابل توجه در رابطه با تحریم های اخیر این است که بر اساس قطعنامه جدید شورای امنیت (قطعنامه ۱۹۲۹)، همه دولتها موظف اند که "مراقب" مبادلات مالی بانک های ایران از جمله بانک مرکزی باشند تا بتوانند از مبادلاتی که به فعالیتهای اتمی و موشکی جمهوری اسلامی مربوط می شود، جلوگیری کنند. همچنین جهت جلوگیری از حمل و نقل کالا هائی که در پروژه اتمی و موشکی کاربرد دارند همه دولتها می توانند مبادلات هوائی و دریائی جمهوری اسلامی را بازرسی کنند. در مورد مبادلات دریائی نیز حتی به دولتها حق داده شده است که به بازرسی کالاهای مورد مبادله جمهوری اسلامی در آبهای آزاد بپردازند. این قطعنامه همچنین از همه دولتها خواسته است که "مراقب" مبادلات مالی اشخاص یا شرکت ها با افراد و شرکت های ایرانی از جمله شرکت های وابسته به سپاه پاسداران یا خطوط کشتیرانی ایران باشند. جدا از اینها فروش و انتقال ۸ نوع سلاح از جمله هواپیمای جنگی و سیستم های موشکی به جمهوری اسلامی ممنوع گشته و ۴۰ شرکت که در میان آنها ۱۵ شرکت وابسته به سپاه پاسداران قرار دارد مورد تحریم قرار گرفته اند. خلاصه همه دولتها بر اساس این قطعنامه موظف شده اند که از فروش و دسترسی جمهوری اسلامی به هر نوع تکنولوژی که مربوط به پروژه اتمی باشد جلوگیری کنند. همچنین باید دانست که جدا از این تحریم ها، دولت امریکا هم بطور مستقل با هدف قرار دادن بخش های انرژی و بانکداری جمهوری اسلامی، تحریم های بیشتری را اعمال نموده و اتحادیه اروپا هم قرار است بزودی در همین چهارچوب تحریم هائی را اعلام کند.

اکنون، با توجه به روشن شدن ابعاد تحریم های اعمال شده، نشان دادن شدت و

در ۱۹ خرداد ماه، شورای امنیت سازمان ملل بار دیگر جمهوری اسلامی را مورد تحریم قرار داد. این چهارمین بار است که این نهاد بین المللی تحت عنوان عدم شفافیت فعالیت های اتمی جمهوری اسلامی، این رژیم را مورد تحریم قرار می دهد و مدعی است که سردمداران حکومت، احتمالاً پروژه اتمی را برای لایوشانی اهداف نظامی خود به راه انداخته اند. رژیم جمهوری اسلامی در پاسخ به این تحریم، همچون ۲ مورد تحریم قبلی سعی می کند آن را نادیده بگیرد؛ و اعلام نموده که تحریم های شورای امنیت فاقد ارزش بوده و تأثیری بر اقتصاد کشور و فعالیتهای اتمی وی باقی نخواهند گذاشت. این لاف زندهای حکومت در حالی ست که میلیونها تن از کارگران و توده های محروم ما با نگرانی به این تحریم ها نگریسته و می خواهند بدانند که تحریم های مورد بحث چه تأثیری در زندگی آنها داشته و آیا این تحریم ها شرایط زندگی دشوار و وخامت بار آنان را بدتر و وخیم تر از قبل نخواهد ساخت؟ بنابراین، لازم است با بررسی واقعیت این تحریم ها نشان داد که آیا به راستی این تحریم ها به گونه ای که رژیم جمهوری اسلامی اعلام کرده است، تأثیری بر اقتصاد کشور و زندگی مردم نخواهد داشت؟! و اگر این یک ادعای دروغ است، در واقعیت امر تأثیر تحریم های مورد بحث روی زندگی مردم چه خواهد بود؟

شکی نیست که برای پرداختن به موضوع فوق، لازم است ابتدا ببینیم که تحریم های دور چهارم چه حوزه هائی را در بر میگیرند. چرا که تنها با مشخص شدن این موضوع است که می توان فهمید که آیا ادعا های جمهوری اسلامی در این زمینه درست است و یا این رژیم طبق معمول دست به رجز خوانی های بی ارزشی زده است که صرفاً اهداف تبلیغاتی آن را دنبال می کند؟

خطوط تجاوزگرانه خود در منطقه مهیا می کنند.

امروز، قدرت های امپریالیستی با پوشاندن منافع غارتگرانه خود در کارزار مربوط به پروژه اتمی جمهوری اسلامی می کوشند این گونه جلوه دهند که گویا برای حراست از "آزادی و دمکراسی" و جلوگیری از خطر اتمی شدن رژیمهایی نظیر جمهوری اسلامی است که چنان تحریمهایی را اعمال می کنند. اما با در نظر گرفتن این واقعیت که دود آن تحریم ها در درجه اول به چشم مردم ایران می رود، هم می توان رجز خوانی های فاقد ارزش و دروغین جمهوری اسلامی را شناخت و افشاء نمود و هم تبلیغات ریاکارانه امپریالیستها را که در حین پشتیبانی و تقویت همه جانبه رژیم دست نشانده خود، دشمنی با مردم ایران را با ظاهراً مخالفت با این رژیم پنهان می کنند.

در پایان لازم است بر این نکته نیز اشاره نمود که تحریم های مورد بحث مثل هر رویداد دیگری مواضع گوناگونی را در صفوف اپوزیسیون جمهوری اسلامی دامن زده است. در این میان بعضی جریانها و فعالین سیاسی با لاپوشانی ماهیت امپریالیستی نیروهای تحریم کننده و اهدافی که از این طریق دنبال می کنند، این تحریم ها را تأیید نموده و حتی از غیر کافی بودن آنها دم زده و خواهان گسترش آنها می باشند. در اثبات بطلان این نظر لازم است تأکید کنیم که هیچ نیروی ملی و آزادیخواه به هیچ بهانه ای نمی تواند خواهان دخالت دولتهای بزرگ در امور داخلی ایران باشد. در حقیقت، این معیار مهمی است که مرز بین نیروهای واقعاً ملی و آزادیخواه را از خدمت گزاران به قدرت های خارجی جدا می سازد. بنابراین، کسانی که هم صدا با قدرتهای بزرگ، تحریم های آن قدرت ها را تأیید می کنند نشان می دهند که منافع مردم ایران را فدای خوش خدمتی به قدرت های خارجی می کنند؛ و نشان می دهند که در مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی نه به قدرت مردم بلکه به حمایتهای قدرتهای امپریالیستی چشم دوخته اند. البته خود همین موضع گیری بیانگر آن است که چنان نیروهای سیاسی در کجا ایستاده اند، واقعیت این است که تحریم های مذکور از سوی قدرتهای امپریالیستی، در جهت منافع آنها قرار دارد. و همانطور که در بالا نشان داده شد، این تحریم ها، عملاً زندگی را بر مردم ستمدیده ما سخت تر خواهد کرد. به همین دلیل است که نباید حتی لحظه ای در مخالفت با آنها تردید نمود. در عین حال باید بر علیه تبلیغات ریاکارانه ای برخاست

تحریم ها را بر دوش خواهند کشید، مردمی که هم اکنون و بدون این تحریمها

قدرت های امپریالیستی در ۳۰ سال گذشته به اشکال مختلف از جمهوری اسلامی دفاع کرده و هنوز هم می کنند، تا جانی که این رژیم دیکتاتور، بدون حمایت آنها به هیچ وجه قادر به ادامه حیات نبود. در یک سال گذشته نیز دیدیم که اگر این قدرت ها دست از حمایت جمهوری اسلامی برمی داشتند، این رژیم در آتش خشم مردمی که با خیزش خود زمین را زیر پای آنها داغ کردند، به گورستان تاریخ فرستاده می شد. مخالفت با هرگونه دخالت خارجی در امور کشور و سلطه قدرتهای امپریالیستی که آزادی و استقلال مردم ما را با زور سرنیزه پایمال کرده اند، یک وظیفه انقلابی است.

هم از تورم و گرانی روزافزون کالاها و خدمات در رنج اند. اما از طرف دیگر همان طور که نشان داده شد، "تحریم ها" در اساس به منافع شرکت های بزرگ امپریالیستی خدمت کرده و در جهت تأمین منافع قدرتهای امپریالیستی قرار دارد.

از زاویه ای دیگر توجه به پروژه هسته ای جمهوری اسلامی، خود افشاگر ماهیت دو طرف این منازعه می باشد. آیا جمهوری اسلامی بدون یاری انحصارات امپریالیستی اساساً قادر به راه اندازی چنین پروژه ای بود؟ به این سؤال هیچکس که از کمترین آگاهی سیاسی برخوردار است، جواب مثبت نخواهد داد. بنابراین می بینیم که همان نیروهائی که این رژیم ضد مردمی را تشویق به راه اندازی پروژه ضد ملی و ضد مردمی هسته ای نموده اند و میلیارد ها دلار از بودجه مملکت که می بایست صرف مردم ایران شود را از طریق آن به جیب زده اند، اکنون بر طبل اتمی شدن جمهوری اسلامی کوبیده و همان پروژه را وسیله ای جهت پیشبرد هر چه بهتر سیاستهای ضد خلقی و غارتگرانه کنونی خود قرار داده اند. قدرتهای امپریالیستی با براه انداختن جنگ تبلیغاتی در این زمینه، در واقع برای فروش سلاح های مرگبار خود در سراسر منطقه بحرانی خاورمیانه بازار گرمی می کنند. آنها از یک طرف به بهانه خطر اتمی شدن جمهوری اسلامی، همه کشور های منطقه را تشویق و تحریک به راه اندازی نیروگاه های اتمی می کنند و از این طریق میلیارد ها دلار آنها را سر کیسه می نمایند و از طرف دیگر با ترساندن و فریب مردم خود شرایط را برای پیشبرد

ملل از حق ویژه برخوردارند دولتی را تحریم می کنند، این امر درجه ریسک پذیری سرمایه گذاری در کشور تحریم شده را بالا می برد. اما بالا رفتن درجه ریسک پذیری در این امر، به نوبه خود بر حجم سرمایه گذاری و نرخ بیمه و شرایط و حد گشایش اعتبار بازرگانی تأثیر می گذارد؛ وبعد اثرات چنین اقداماتی فوراً خود را بر کل اقتصاد کشور نشان می دهند. برای درک ابعاد این تأثیرات، تنها کافی است توجه کنیم که بالا رفتن نرخ بیمه برای حمل کالا های وارداتی در حالی که سود زیادی به شرکت های بیمه می رساند اما در ارتباط با اقتصادی که بخش بزرگی از نیاز هایش از طریق واردات حل می شود، فوری این اثر را بجای می گذارد که کالاها با قیمت گرانتر از قبل به دست مصرف کننده برسد. بر این اساس، اولین اثرات تحریم های مزبور در زندگی مردم ایران، از جمله با توجه به بالا رفتن نرخ بیمه کالاهای وارداتی، رشد سرسام آور گرانی در جامعه خواهد شد. در یک کلام این تحریم ها، چه از طریق افزایش هزینه های دولتی و چه از طریق گران تر کردن کالا های وارداتی، مشکلات بزرگی برای اقتصاد ایران که هم اکنون هم در بحران غوطه ور است و از تورم و رکود توامان در رنج است بوجود خواهد آورد- اگر چه در اثر همین تحریم ها سود های کلانی نصیب برخی از شرکت های سرمایه داری و واسطه های آنها در بازار سیاه خواهد شد.

به این واقعیت هم باید توجه کرد که همانطور که در فوق اشاره شد، علاوه بر تحریم های شورای امنیت، تحریم های مربوط به دولت آمریکا و اتحادیه اروپا نیز مطرح می باشند. با در نظر گرفتن همه این ها واضح است که کل تحریم ها در محدوده پروژه اتمی جمهوری اسلامی باقی نخواهد ماند و با تحریم های مستقل آمریکا و در آینده اتحادیه اروپا، ابعاد وسیع تری پیدا خواهد نمود. همانطور که هم اکنون نیز شاهدیم که چگونه با قرار گرفتن بنزین در لیست کالاهای تحریم شده، در حالیکه سهمیه بنزین کاهش یافته، بهای آن افزایش پیدا کرده است.

با توجه به مطالب فوق، می توان دید که این ادعای ماشین تبلیغاتی جمهوری اسلامی که "تحریم ها" هیچ تأثیری بر اقتصاد کشور نخواهد گذاشت، دروغی بیش نیست که باید آن را همچون همه دروغ های دیگر این دستگاه دروغ پرداز در نظر گرفت. این دروغ ها در خدمت توجیه سیاستهای حکومتی است که به تنها چیزی که در این بحران نمی اندیشد منافع مردم ستمدیده ایران می باشد که بار این

مردم ما را با زور سرنیزه پایمال کرده اند، یک وظیفه انقلابی است. انجام این وظیفه با مبارزه قاطع جهت سرنگونی سلطه جمهوری اسلامی و حامیان امپریالیست اش در بستر انقلابی اجتماعی امکان پذیر است. انقلابی که به مردم ما امکان خواهد داد تا سرنوشت خویش را خود تعیین کرده و آنطور که منافع اکثریت توده ها حکم می کند، جامعه نوینی برای خود بسازند.

آنها به هیچ وجه قادر به ادامه حیات نبود. در یک سال گذشته نیز دیدیم که اگر این قدرت ها دست از حمایت جمهوری اسلامی برمی داشتند، این رژیم در آتش خشم مردمی که با خیزش خود زمین را زیر پای آنها داغ کردند، به گورستان تاریخ فرستاده می شد. مخالفت با هرگونه دخالت خارجی در امور کشور و سلطه قدرتهای امپریالیستی که آزادی و استقلال

که قدرتهای بزرگ و از جمله دولت آمریکا براه انداخته و چنین جلوه می دهند که گویا آن تحریم ها را به خاطر مردم (چون دلشان برای آنها می سوزد)، پیش کشیده اند.

قدرت های امپریالیستی در ۳۰ سال گذشته به اشکال مختلف از جمهوری اسلامی دفاع کرده و هنوز هم می کنند، تا جایی که این رژیم دیکتاتور، بدون حمایت



واژه ها و واقعیتهای!

می گویند واژه ها سرنوشت خود را دارند. گفته ایست به باور من بجا و بیان کننده ی سرنوشتی است که از رویدادهای مادی جهان نشأت می گیرد. در رخدادهای اجتماعی یکسال گذشته ی ایران، این گفته درستی خود را بیشتر نشان داده است. چونان نمونه، واژه ی اصلاحات که از تغییر تدریجی و درست کردن نادرستی ها حکایت می کند در زبان حکومتگران به واژه ای تهی از هر گونه معنا تبدیل شده است. واژه ای که اگر چه از فشار واقعیت (نارضایتی و خشم جاری در جامعه از وضع نکبت بار موجود) بر دستگاه حاکم خبر می دهد و آنها را به دگر نمودن چهره ی استبداد و استثمار فرا می خواند تا شاید این ساختارهای ضد مردمی را چند صباحی بیشتر مهلت چاپیدن و دریدن و حکومت کردن دهد اما آنچنان از محتوا خالی گشته که حال بازگشت به "میراث خمینی" را هم اصلاحات می نامند. میراثی که در اندیشه ی مردم به درستی بیان کننده ی ژرفای فاجعه ای ست که در روند بیش

از سه دهه شکنجه و دار و درفش در تار و پود زندگی آنها رخنه کرده و دمار از روزگار مردمان بدر آورده است.

بنابراین به هیچ زبانی نمی شود "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر" را اصلاحات نامید چرا که واژه ها از تاریخ ویژه ی خود برخوردارند، دارای گوشت و خون و پوست خاص خود هستند، در زبان ویژه ی خویش می گنجند، از یک حافظه ی اجتماعی و تاریخی نمونه برخوردارند. میراث خمینی یعنی همین نکبتی که موجود است و اصلاح پذیر هم نیست. میراثی که نشان می دهد چگونه حتی واژه ها را از محتوا تهی می سازد. البته بی معنا کردن واژه ها داستان درازی دارد و صرفا به "اصلاحات" خلاصه نمی شود. یکی دیگر از این واژه هائی که تحریف شده است واژه ی "چریک" است. واژه ای که زمانی لرزه بر اندام یکی از دژخیم ترین رژیم ها ی مزدور منطقه یعنی رژیم شاه می انداخت و اکنون نیز در چهار گوشه جهان خواب از چشم همه ی ستمگران ربوده است. از آمریکای لاتین تا آسیا، از خاورمیانه تا اروپا، از نپال و سریلانکا و هند و فیلیپین گرفته تا کلمبیا و غیره. سخن از ماهیت گروه های درگیر در این مبارزات نیست بلکه فقط بیان نمونه ای از آنچه با این نام پیوند خورده است، یعنی نبرد گلوله در برابر گلوله، نبرد در عرصه های نابرابر قدرت ها، نبردی که اگر به قیمت جان هر چریکی تمام شود اما به شکستن امید و آرزوی مردمان خواهد انجامید.

شگفت انگیز در داستان این تحریف ها اما حمل نمودن صفت های ناهنجاری ست بر این واژه. زمانی بسیاری مبارزه چریکی را زودرس، کودکانه، روشنفکرمانه، بیخردانه، چپ روی و دیگرها از این گونه می خواندند. بسیاری به رد ساده ی آن دل خوش می کردند و در کنج خالی و خوش خیالی های خود با درک یکجانبه و خالی از محتوای خود به نقد کودکانه ی آن می پرداختند. بسیاری آن را دلیلی برای هجوم سرمایه داران لاشخور به جان مبارزان و تاروپود اجتماع می انگاشتند. آنچه اما تا این زمان نمی شد بر این واژه چسباند صفت "مسالمت آمیز" است که این یکی نیز به کمک کنکاش های فراعلمی هیئت اجرایی سازمان راه کارگر انجام شد. در اعلامیه هیئت اجرایی سازمان راه کارگر به مناسبت اولین ساگرد ۲۲ خرداد به تاریخ ۲۱ خرداد ۱۳۸۹ با واژه ی "مبارزه گریلایی مسالمت آمیز" برخورد می کنیم. سخن بر سر مضمون این اعلامیه نیست بلکه بر سر کوششی ست برای تهی نمودن معنای این واژه که همچنان مزاحمت ایجاد می کند. این نیز حتی از وحشت و انزجاری که این واژه در ناخودآگاه آنان ایجاد می کند خبر می دهد تا آنجا که واژه ای بر گرفته از زبانی بیگانه را بر این واژه ترجیح می دهند بی آنکه راست و پوست کنده از مبارزه ی چریکی سخن بگویند. طرفه تر اینکه صفت مسالمت آمیز را بر آن بار می کنند. واین همه برای این بدعت گزار عجیب است که مبارزه ی چریکی چند نمونه دارد و یکی از نمونه های آن هم مبارزه ی مسلحانه ی مسالمت آمیز است!!!

ما هنوز نمیدانیم چه اندازه مسالمت از لوله ی تفنگ ها بیرون می آید ولی همین قدر هست که هیچ چریکی با مسالمت تفنگ ها شهید نمی شود و هر گلوله ای که از تفنگ هر چریکی بر جان هر ستمکاری می نشیند فرسنگ ها با مسالمت فاصله دارد، همان اندازه که اپورتونیسیم با واژه های قهر انقلابی و مبارزه ی قهرآمیز توده ها نا آشناست. این را می گویند درک اپورتونیسیم از مبارزه ی چریکی. یک پرسمان اصلی اما برجا می ماند و آن هم اینکه اینان نمی گویند این "مبارزه ی گریلایی مسالمت آمیز" چه ویژه گی هایی دارد، چه شکل هایی دارد و در کجا به عنوان یک تاکتیک برگزیده می شود. بگذریم از این که یک سازمان نمی تواند ملغمه ای از اشکال گوناگون مبارزه را در هم ریخته و بالاخره نگوید مبارزه اصلی چیست. یک سازمان انقلابی می بایست از اینها فراتر رفته و در پایان آن شیوه ای از مبارزه را که تعیین کننده ی نهایی سرنوشت انقلاب است پیش روی مردم بگذارد و اگر چنین نکند جلوه آشکاری است از این واقعیت که انقلابی نیست، همانطور که مبارزه چریکی، مسالمت آمیز نیست.



می دهد، به خصوص که از وسایل ایمنی هم در کوره یز خانه های مورد بحث خبری نیست و شرایط غیر بهداشتی نیز در آنجا حاکم است. بر این اساس، کارگران زن که در چنین محیطی مجبور به حمل بارهای سنگین بوده و دائماً با شرایط کاری مواجهند که به جسم آنان ضرر می رساند، به طریق اولاً در معرض از کار افتادگی و دچار شدن به امراض خطرناک قرار دارند. برای درک شرایط غیرمناسبی که زنان در کوره پزخانه ها درگیر آن هستند، بی مناسبت نیست که در اینجا به ماده ۷۵ قانون کار اشاره شود که انجام کارهای خطرناک، سخت و زیان آور و نیز حمل بار بیشتر از حد مجاز با دست و بدون استفاده از وسایل مکانیکی برای کارگران زن را ممنوع اعلام کرده است. واضح است که چنین قوانینی تحت سلطه رژیم مدافع سرمایه داران در ایران صرفاً روی کاغذ باقی می ماند، ولی به هر حال ذکر چنین امری

در روی کاغذ نیز خود بر درجه اهمیت آن دلالت دارد. موضوع دیگری که در این حوزه کار در ارتباط با زنان کارگر با برجستگی دیده می شود، این است که پس از اتمام کار، کارفرما، طبق سنت مردسالارانه حاکم، مزد کار همه اعضای خانواده را به مرد کارگر می پردازد. بنابراین زن کارگر کوره پزخانه شخصاً پولی در ازای کار خود دریافت نمی کند. در این برخورد که ممکن است، هم برای مرد کارگر و هم برای خود آن زن کارگر، امری طبیعی به حساب آید، زن کارگر در حقیقت یک فرد مستقل به حساب نیامده و کماکان بر اساس سنت های مردسالاری، به لحاظ مالی وابسته به شوهر باقی می ماند. در اینجا البته نکته حساسی وجود دارد، چرا که باید این واقعیت را به حساب آورد که در آمد چنین خانواده کارگری که همه اعضایش از صبح تا شب کار می کنند هنوز کفاف نیازمندی های اولیه زندگی آنها را نمی دهد و اگر زن کارگر هم شخصاً پولی دریافت می کرد صرف خانواده خود می نمود، با این حال در نفس برخورد فوق الذکر که زن کارگر شخصیت مستقل به حساب نیامده و وابسته به مرد تلقی می شود، ستم جنسیتی و ستم مضاعف در حق یک زن کارگر را می توان مشاهده کرد. در مورد کارهای کنتراتی که اغلب توسط دختران جوان در خانه صورت می گیرد نیز می توان دید که همه مبلغ دستمزدها توسط پدر که معمولاً خود بیکار و خانه نشین است، صرف خرج خانه می شود و خود دختران کارگر، صاحب اختیار دستمزدهای خود نیستند.

در کار کنتراتی که در خانه و در ارتباط با کارهای تکنیکی و صنعتی صورت می گیرد، شکل کار به این صورت است که کارگران زن مواد اولیه و وسایل لازم را از کارفرما تحویل می گیرند و پس از کار روی مواد خام، تولید انجام شده را به کارخانه تحویل می دهند و در ازای آن، مزد ناچیزی دریافت می کنند. اساساً دلیل این امر که سرمایه دار ترجیح می دهد که انجام کاری را که معمولاً باید در کارخانه صورت گیرد به کارگران زنی که در خانه های خودشان کار می کنند ارائه نماید، عمدتاً ناچیزی مزدی است که به این کارگران پرداخت می کند. چرا که از این طریق ارزش اضافی حاصل دسترنج آنها را هر چه بیشتر به جیب می زند، در عین حال که از مقدار سرمایه ثابت خود نیز می کاهد.

در چنین سبک کاری، کارگر یا کارگران زن (معمولاً دختران جوان، با یا بدون مادرشان) در اتاق نشیمن خود که معمولاً همه امور زندگیشان نیز در آنجا می گذرد، وسایل کار را پهن کرده و مشغول کار می شوند. با توجه به کنتراتی بودن کار، این کارگران همه سعی خود را بکار می برند تا در کمترین وقت ممکن، تولید هر چه بیشتری را عرضه کنند. در نتیجه ساعات کار نامحدود است و آنها از وقت خواب و خوراک خود می زنند و کمترین فرصتی

" در اینجا با تکیه بر گزارشات در دسترس ضمن بررسی دیگر حوزه هایی که کارگران زن در آنجا ها به کار مشغولند، لازم است به طور ویژه روی موقعیت خاص زنان کارگری هم که خود نان آور خانواده می باشند تکیه شود تا بتوان با شرایط زندگی و معضلات آنان هر چه بیشتر آشنائی پیدا نمود. همچنین باید انواع ستم هایی که از آنها به عنوان ستم های جنسیتی نام برده می شود را به طور مشخص نشان داد. ستم هایی که به کارگران زن به خاطر جنسیت شان وارد می آید و مردان کارگر از آنها میرا هستند." (نقل از قسمت دوم)

از دیگر حوزه هایی که کارگران زن در آنجا ها به کار مشغولند، می توان از کار آنها در مزارع کشاورزی نام برد. می دانیم که زنان در روستا ها از دیر باز در کار کشاورزی فعال بوده اند، ولی آنها بیشتر روی زمین های خود کار می کردند. البته، زنان به عنوان کارگر نیز در مزارع بزرگ به کار می پرداختند که به خصوص عمدتاً در شمال کشور عمومیت داشت. اما با رشد ده چه بیشتر سیستم سرمایه داری در ایران که کشاورزی را نیز تحت سلطه خود دارد، زنان زیادی به مثابه کارگر در ازای دریافت مزد در این حوزه کار می کنند؛ و از جمله به کارهایی از قبیل کاشتن و یا چیدن محصول و گلکاری و غیره مشغول اند. در این حوزه کار نیز پرداخت مزد پائین به کارگران زن یکی از جلوه های عمده اعمال ستم مضاعف به این کارگران می باشد. در ارتباط با شرایط کار کارگران کشاورزی، در گزارشی که بیشتر از حوادث شغلی در آن صحبت شده چنین آمده است: " از آمار حوادث شغلی کارگران روزمزد و فصلی کشاورزی که عمدتاً زنان کارگر هستند در گزارشات دولتی نشانی نیست. این در حالی است که: «تزدیک به ۳ میلیون و ۴۰۰ هزار کارگر کشاورزی در ۱۸/۵ میلیون هکتار در حال کار هستند. هر سال فقط در استان گلستان ۵۰۰ کارگر کشاورزی به خاطر نداشتن لباس های ایمنی و نبود آموزش، به خاطر استفاده از مواد دفع آفات نباتی جان خود را از دست می دهند. علت مرگ ۲۵۰ نفر سرطان معده و ۱۵۰ نفر سرطان حلق و حنجره و سرطان خون گزارش شده است." (زنان کارگر، قربانیان خاموش- محمد صفوی. نقل از pesticides news)

کار در کوره پزخانه ها که معمولاً یک خانواده کارگری از زن و مرد و کودک (حتی کودک ۲-۳ ساله)، همگی از صبح تا شب در آن به کار سخت آجر یزی می پردازند، نیز از حوزه هایی است که زنان زحمتکش به عنوان کارگر در آنجا کار می کنند. کار در کوره پزخانه به نوبه خود یکی از مشاغل سخت و زیان آور است که باعث از کار افتادگی زودرس کل کارگران و همچنین دچار شدن آنها به بیماری های خطرناک می گردد، که در این میان زنان و کودکان بیشتر آسیب پذیر هستند. اساساً کار در کوره پزخانه ها جزء کارهایی است که شدیداً جسم کارگران را تحت فشار و آزار قرار

سالهاست که ما با پدیده انجام کار خدماتی زنان زحمتکش با

با متمرکز شدن هر چه بیشتر ثروت در دست های اندک و گسترش فقر و گرسنگی در مقابل آن در سطحی وسیع و بوجود آمدن شکافی عمیق بین طبقات دارا و ندار در جامعه که از نمودهای بارز سلطه سیستم سرمایه داری در کشور است، سالهاست که ما با پدیده انجام کار خدماتی زنان زحمتکش با مزدی اندک در خانه های ثروتمندان، مواجهیم. این پدیده اگر چه تاریخی جدید نیست ولی به لحاظ وسعت و گستردگی ای که امروز در ایران پیدا کرده است، تازگی دارد. شاید حدوداً از ۱۵-۱۰ سال پیش شرکت هایی به مثابه واسطه یا دلال بین زنان کارگر خدماتی و کسانی که کار خدماتی ایشان را بواسطه دیگران انجام می دهند، شکل گرفته اند. در همان زمان، این شرکت ها حتی نصف دستمزد نازل این کارگران زن را به خاطر کار دلالی شان برای خود برمی داشتند.

مزدی اندک در خانه های ثروتمندان، مواجهیم. این پدیده اگر چه تاریخی جدید نیست ولی به لحاظ وسعت و گستردگی ای که امروز در ایران پیدا کرده است، تازگی دارد. شاید حدوداً از ۱۵-۱۰ سال پیش شرکت هایی به مثابه واسطه یا دلال بین زنان کارگر خدماتی و کسانی که کار خدماتی ایشان را بواسطه دیگران انجام می دهند، شکل گرفته اند. در همان زمان، این شرکت ها حتی نصف دستمزد نازل این کارگران زن را به خاطر کار دلالی شان برای خود برمی داشتند. در نوشته فوق الذکر از مریم محسنی به این موضوع اشاره شده و گفته می شود که: "زنانی که در شرکت های پیمانکاری هستند. ۸ هزار تومان بابت یک روز کار نظافت چی زن از صاحب خانه می گیرند ولی ۴ هزار توماننش را فقط به زن نظافت چی (خدمتکار) می دهند. یعنی ۵۰ درصد، سود خالص دارد. هیچ قانونی برای این گروه وجود ندارد. این بخش رو به افزایش هستند. تازه شکل گرفته اند ولی بسیار به سرعت رشد می کنند. اکثراً زنانی هستند که از شهرک های حاشیه ای هر روز برای کار به کلان شهرها می آیند." در روزنامه خراسان به تاریخ ۲۲ اسفند ۱۳۸۸ نیز در مورد زنان کارگر خدماتی، مطالب زیر درج شده است: "خستگی در چهره اش موج می زند، مچ دستش را با مچ بند بسته است. از راه که می رسد وسایلش را کناری می گذارد و لباس کار می پوشد، از صاحب خانه کارها را می پرسد. شیشه پاک کردن، دیوارشویی، شستن فرش و یتو. مثل هر روز کارش را شروع می کند. برای او کار و نوع کار فرقی نمی کند مهم این است که زودتر کارهایش را به اتمام برساند و با دست پر به منزل بر گردد..... زندگی او خلاصه شده در کار کردن از صبح تا عصر، التماس کردن به صاحب خانه که برای پرداخت اجاره به او مهلت دهد و شب ها ناله کردن از کمردرد و دست درد... می پرسم: بابت کار در منزل چقدر دستمزد می گیری؟ می گوید: در روزهای معمول سال، روزی ۱۰ هزار تومان که ۲ هزار تومان آن را به شرکت می دهم. اما در ایام عید دستمزدمان روزی ۱۵ هزار تومان است که ۳ هزار تومان را شرکت می گیرد. می پرسم: چرا؟! فاطمه که خودش می گوید ۵۰ سال دارد به جای او جواب می دهد: چرا ندارد می گویند رسمش این طور است و باید ۲ هزار تومان پورسانت بدهید ما می گوئیم چشم. می پرسم: شما هم با این سن و سال در خانه ها کار می کنید؟ می گوید: بله که کار می کنم. هر کاری که باشد، مهم این است که بتوانم خرج خودم و بچه هایم را در بیاورم. می گوید: الان ۲ هفته ای است که به عنوان پرستار یک زن سالمند کار می کنم از این کار هم راضی هستم چرا که هم ثواب دارد و هم می توانم با ماهی ۱۵۰ هزار تومان بخشی از قرض و قوله هایم را بپردازم. البته از این ۱۵۰ هزار تومان، ۱۵-۱۰ هزار تومان به عنوان پورسانت به شرکت می دهم. اما باز هم خدا را شکر که همین کار را می توانم انجام دهم و گرنه شرمند بچه هایم می شدم..."

زنان کارگر، سرپرست خانواده،

با نگاهی به گزارش فوق می توان دید که موضوع در اینجا مربوط به زنان کارگری است که وظیفه تأمین مخارج خانه به عهده آنها

را جهت استراحت برای خود قائل نمی شوند. روشن است که تحت چنین شرایطی فشار زیادی به این کارگران زن وارد می آید. اما علاوه بر این یکی از مهمترین دلایلی که سلامتی این زنان را شدیداً مورد مخاطره قرار می دهد، یک نواختی کار است که در اثر حرکت مدام و مکرر، بیشترین فشار را به اعضای مختلف بدن وارد می کند. معمولاً کمر درد، گردن درد و دست درد از عارضه های رایج در میان این زنان کارگر می باشد. در گزارشی در این زمینه می خوانیم: "کار مریم، بسته بندی لوازم موتور است. کاری که در تابستان و پائیز زیاد است و فشرده. اما به فصل باران و سرما که می رسد کساد می شود و باید کاری دیگر را بیابند، مثل مللیله دوزی روی مانتوها، یا رنگ کردن پارچه ها. مریم می گوید که به طور متوسط در روز ده ساعت کار می کند و تنها زنگ تفریحشان ساعت ناهار و شام است. چون وقتی در خانه کار می کنید باید بتوانی به سرعت کار را تمام کنی. بنابراین فرقی نمی کند تا چه ساعتی از شب بیدار بمانی، چرا که کار باید تمام شود. او می گوید که در این کار، بیشتر از هر چیزی کمر دردش آزار دهنده است و دستهای که بعد از چندین ساعت، بی حس می شود." در خود این گزارش نیز با جملات زیر به این واقعیت تأکید شده است: "از صبح تا شب، با کمرهایی خم شده و گردنهایی که از شدت درد گز گز می کند و دستهایی که میدانند، حیات خانه به قوای آن بستگی دارد، اینجا، زنان بسیاری پیدا می شوند که در خانه هایشان، کارهای بسته بندی، سبزی خرد کردن و .. را انجام می دهند تا باری از روی دوش خانواده بر دارند." ("زنان در بازار کار ایران" (شیوا نظر آهاری-۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۸-درج شده در سایت ویژه روز جهانی کارگر). نوشته زیر نیز تا حدی شرایط کار این بخش از زنان کارگر ایران را آشکار می سازد: "کارهایی بود مثل زدن لاستیک کنتاکت، بستن پیچ و... کارخانه دستگاه الکتریکی برای بستن پیچ داشت، اما دستمزد این بخش از زنان به قدری پایین است که صاحب کارخانه ترجیح می داد کار را به آنها بدهد که در خانه با پیچ گوهستی ببندند تا اینکه برق مصرف شود. یعنی هزینه برق از حقوق این زنان بیشتر بود. هر روز یک کیسه پیچ با کنتاکت می دادند به آنها تا در خانه انجام بدهند. آنها عمدتاً زنها و پیرمردها و بچه ها هستند. این بخش از زنان که در تولید خرد و حتی کارهای مربوط به کارخانه های بزرگ نقش دارند، به هیچوجه در آمارها مشاهده نمی شوند. نقش آنها رفته رفته درحال بیشتر شدن است. قبلاً کارخانجات بزرگ استخدام می کردند و این کارها را در کارخانه انجام می دادند، اما امروزه به این دلیل که حداقل ۳۰ ماده از قانون کار به اصطلاح به حالت تعلیق درآمده و حتی دوباره معلق ماندنش تمدید شده (کارگاه های زیر ۱۰ نفر)، علاوه بر کارگاه های کوچک، کارخانجات بزرگ نیز بر طبق یک برنامه ریزی که ترجیح می دهند از «نیروی کار سیال» استفاده کنند به جای نیروی کار رسمی و دائم، به سمت قراردادهای ابتدایی حرکت می کنند. تا احتیاجی به بیمه نباشد، احتیاج نباشد که مزایا و عیدی و پاداش پرداخت شود، هر وقت لازم بود و کار بود، قرارداد بسته شود، هر وقت لازم بود سطح دستمزد کاهش یابد" (مسائل زنان کارگر در ایران: مصاحبه با مریم محسنی - برگرفته از سایت: هستیا).

پائین بودن دستمزد کارگران زن که به طور برجسته گویای ستم مضاعف بر زنان کارگر است، تقریباً در همه حوزه های هائی که زنان کارگر به کار مشغولند وجود دارد. از جمله در ارتباط با کار پاک کردن یا سرخ کردن سبزی و در مریا یا ترشی درست کردن که زنان زحمتکش به مثابه کارگر در خانه انجام می دهند. این کارها وقت زیادی از این کارگران زن می گیرد ولی در آمد چندانی نصیب آنها نمی کند. پائین بودن مزد در ارتباط با کار خدماتی کارگران زن در خانه های ثروتمندان نیز چشمگیر بوده و قابل بررسی است.

با متمرکز شدن هر چه بیشتر ثروت در دست های اندک و گسترش فقر و گرسنگی در مقابل آن در سطحی وسیع و بوجود آمدن شکافی عمیق بین طبقات دارا و ندار در جامعه که از نمودهای بارز سلطه سیستم سرمایه داری در کشور است،

قرار دارد. اتفاقاً امروز درایران ما با زنان کارگر زیادی مواجهیم که سرپرستی خانه را به عهده داشته و نان آور خانه محسوب می شوند. از این بخش از زنان کارگر که یا به دلیل فوت همسر، یا طلاق، یا متواری و زندانی بودن همسر(که دلایل مختلفی می تواند برای آن وجود داشته باشد)، یا از کارافتادگی همسر مجبور شده اند که تامین مخارج خانه و سرپرستی افراد خانواده را به عهده بگیرند، می توان به عنوان **زنان کارگر سرپرست خانواده** نام برد. در " گزارشی از وضعیت زنان سرپرست خانواده در ایران" (آژانس ایران خبر - ۱۳۸۹/۲/۴) آمده است: " آمار رسمی خود سازمان بهزیستی برای سال ۸۵ اعلام می دارد: «در سرشماری سال ۱۳۷۵، یک میلیون و ۲۵ هزار زن سرپرست خانوار در کشور داشته ایم که تعداد آنها در سال ۱۳۸۵ به یک میلیون و ۶۴۱ هزار نفر رسیده است در حالی که اگر قرار بود روند رشد آنها همان روند سال های گذشته را طی کند در سال ۸۵ باید یک میلیون و ۲۰۰ هزار زن سرپرست خانوار در کشور می داشتیم..... در حالی که بیش از ۵۰ درصد خانوارهای زن سرپرست جزء فقیرترین گروه ها قرار گرفته اند، این رقم در خانوارهای مردسرپرست ۱۶ درصد است."

اما، اگر وجود زنان سرپرست خانواده امروز در ایران یک واقعیت انکار ناپذیر می باشد، با توجه به حاکمیت یک رژیم زن ستیز با قوانین قرون وسطائی در ایران که جمهوری اسلامی با توجیحات ارتجاعی اسلامی اش شدیداً از آنها پاسداری کرده و مجری آنهاست، این زنان در مقام سرپرست ونان آور خانواده از همان حقوقی برخوردار نیستند که مردان در این مقام از آن برخوردارند. چرا که اساساً موقعیت این زنان به مثابه سرپرست خانواده از طرف رژیم به رسمیت شناخته نمی شود. مثلاً زنان کارگر سرپرست خانواده حتی اگر در یک کارخانه و تحت پوشش قانون کار هم کار کنند، حق اولاد به آنها تعلق نمی گیرد. بی حقوقی آنان به حدی است که با این که سرپرستی کودکان خویش را به عهده دارند ولی رسماً قادر به انجام ساده ترین امور اداری یا بانکی در ارتباط با کودکانشان نیستند و برای انجام چنان کارها نمی مجبورند به دادگاه رجوع کنند تا با صرف وقت و انرژی در بوروکراسی موجود، بتوانند گواهی سرپرستی برای چنان کارهایی دریافت کنند. به طور کلی زنان کارگرسرپرست خانواده، در رژیم زن ستیز حاکم، ستم های ویژه ای را متحمل می شوند و لازم است که وضعیت آنان به طور جداگانه مورد بررسی قرار گیرد. اما چرا طلاق، چرا از کار افتادگی مرد در خانواده های کارگری و یا متواری و زندانی شدن وی و یا حتی چرا فوت شوهر چنین مصیبت هائی را سبب می شود؟

مسلم است که تحقیق مبتنی بر مشاهدات عینی در مورد هر یک از اینها می تواند حقایق زیادی را در ارتباط با واقعیت زندگی کارگران عیان سازد و رابطه چنین اموری را با شدت استثمار کارگران و فقر و مصایب مختلفی که به دلیل سلطه سیستم سرمایه داری دامنگیر اکثریت مردم ایران است را نشان دهد. واقعیت این است که سرمایه داران از آنجا که تنها به افزایش سود خود فکر می کنند در پرتو حمایت همه جانبه رژیم جمهوری اسلامی از آنها، بدون کمترین نگرانی از زندگی آینده کارگران، تا نهایت ممکن شیره جان کارگر را می مکند و از همین جاست که هر آنچه نباید، اتفاق می افتد و مصیبت ها یکی پس از دیگری به خانواده های کارگری روی می آورند. از کار افتادگی زود رس یا مرگ زود رس مرد کارگر یا به هم ریختن وضعیت عصبی او، روی آوردن به مواد مخدر و غیره همه ناشی از شرایط شدیداً اسف بار و ظالمانه ای است که به دلیل وجود سیستم سرمایه داری در ایران وجود دارد. در چنین شرایطی است که هر روز بر تعداد زنان کارگر سرپرست خانواده اضافه می شود.

در گزارشی تحت عنوان " زنان زحمتکش چگونه کار می کنند؟ چگونه زندگی می کنند؟ (سارا صدیق - ۱۸ فروردین ۱۳۸۹، برگرفته از سایتهای اینترنتی)، یک زن زحمتکش سرپرست خانواده، این طور به تصویر در آمده: " سریع و فرز کار می کند. بسیار لاغر است. چهره اش تنها پوستی

است بر استخوان، پوستی تیره و پر از لک مانند صورت بسیاری از زنان زحمتکش. علیرغم مهربانی ذاتی اش زبان تندی دارد. تحمل بی اعتنائی، بی احترامی و از بالا نگریستن شدن را ندارد...".

در گزارش مزبور، از این زن کارگر پرسیده شده: همسرت چه می کند؟" و او جواب زیر را داده است: بیکار است. مریض است. قبلاً " سرایدار یک ساختمان بود. اوضاع بد نبود. اما ۴ سال قبل محل زندگی ما را مغازه کردند و اجاره کردند و اجاره دادند. گفتند سرایدار لازم ندارند. از آن موقع که بیکار شد وضع روانی اش به هم ریخت. کلی دارو می خورد. نمی تواند کار کند. از آن موقع من سر کار رفتم." تا جایی که از گزارش مزبور معلوم است این زن کارگر در یک مدرسه، کار نظافت را انجام می دهد و از آنجا که حقوق حدود ۲۸۰ هزار تومان او در ماه که ۲۰۰ هزار تومان آن را برای کرایه خانه می پردازد کفاف خرج زندگی خود، شوهر بیمار و مخارج دخترانش را نمی دهد، مجبور شده است پس از اتمام کار در مدرسه باز هم کار کند: " ساعت ۴ تا ۹ شب هم توی خونه ها کار می کنم. البته خونه های آشناها. هر بار ده - پانزده تومان هم می گیرم."

اساساً در ارتباط با زنان کارگر سرپرست خانواده، یکی همسر خود را از دست داده و سال هاست که هم مادر است و هم پدر. همسر دیگری سال هاست که او را ترک کرده است و او به آب و آتش می زند تا زندگی خود را با آبرومندی اداره کند...شوهر آن دیگری ۲ سال است که به دلیل افتادن از داربست زمین گیر شده و او مجبور است کار کند تا اجاره و خرج خانه، لنگ نماند. هر یک از آنها قصه پر غصه ای دارند". مطلب فوق در گزارشی تحت عنوان "فصل هائی از کتاب زندگی پر رنج زنان سرپرست خانوار" که در روزنامه خراسان به تاریخ ۲۲ اسفند ۱۳۸۸ درج شده، نوشته شده است. در همانجا در یک مورد دیگر، صحبت از زن کارگری است که: " سرتا پا لباس مشکی به تن کرده است. سوم فروردین سالگرد جوان ۲۳ ساله اش است که در تصادف فوت کرده است. می گوید: حالا علاوه بر خرج خود و بچه هایم و شوهر معلوم خرج نوه ۲ ساله ام هم بر دوش من است." همچنین در مورد زنی به نام سهیلا، ۲۷ ساله نوشته شده است که: " به گفته خودش، شوهرش دست به هر کاری که می زند کارش نمی گیرد. یک مدت با گرفتن وام و اجاره یک مغازه، سبزی فروشی راه می اندازد اما کارش نمی گیرد و با کلی ضرر و زیان مغازه را جمع می کند. دوباره با دوندگی فراوان در هتل به عنوان کارگر استخدام می شود. اما به این دلیل که صبح ها دیر سر کار حاضر می شده از کار اخراج می شود، ده ها کار تا الان عوض کرده، اما هیچ نفعی نداشته جز قرض هائی که روی هم تلنبار شده است. در نهایت چند سالی است که مجبور شده ام کار کنم تا هم خرج خانه مان نماند و هم اجاره های معوق خانه و قرض هائی را که شوهرم بالا آورده است را بپردازم" در ادامه گزارش فوق، این نیز گفته شده است: " تازه باید پول توجیبی و پول سیگارش را هم بدهم و گرنه نمی گذارد سر کار بروم."

" نمی گذارد سر کار بروم" - آنها در شرایطی که "او"، خود کار نمی کند و معیشت خانواده با کار زن تامین می شود. صرف نظر از این که در مورد مشخص یاد شده چنین امری عین واقعیت است یا نه، اما با نگاهی دقیق به طرح موضوع می توان فرهنگ مرد سالاری حاکم در بیان فوق را متوجه شد؛ و این سنوآل را مطرح نمود که برآسانی در جامعه کنونی ایران چه قدرتی به مرد امکان تعیین تکلیف برای زن در خانه را می دهد؟ جواب روشن است: این قدرت با سلطه یک رژیم مدافع فرهنگ مردسالاری که از سیستم سرمایه داری وابسته حاکم بر کشور حفاظت می کند، به مرد اعطا شده است. فرهنگی که بر اساس آن خیلی از زنان نیز خود را پائین تر از مرد به حساب می آورند و این را حق مرد، می دانند که فرمانروای خانه باشد. در اینجا جا دارد از همین زاویه ستم مضاعف به کارگران زن را مورد توجه قرار داده و ستم های جنسیتی را بیشتر توضیح دهیم. (ادامه دارد)

مصاحبه با یک فعال کارگری

پیام فدایی: مصاحبه ای که در زیر مشاهده می کنید، متن گفتگویی با رفیق مظفر، یکی از کارگران قدیمی است که سالهای طولانی ای از زندگی خود را در کارخانه و در میان کارگران ایران گذرانده و به عنوان یک فعال مبارز کارگری همراه آنان دست به مبارزه سیاسی زده است. این مصاحبه که در ماه جون ۲۰۱۰ صورت گرفته، منعکس کننده گوشه ای از تجارب رفیق مظفر در ارتباط با شرایط زیست و مبارزات کارگران زحمتکش ایران در زمان حاکمیت رژیمهای ضد کارگری شاه و جمهوری اسلامی در فاصله بین سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۶۰ است و پیام فدایی با هدف آشنا نمودن هر چه بیشتر خوانندگان با شرایط طبقه کارگر و انتقال تجارب فعالین کارگری به درج آن اقدام می ورزد.

قرار گرفته بود. دو کارگاه در ایران احداث شده بود که تمام امکانات آموزشی در آن موجود بود. کارگاه شماره یک در کرج و شماره دو در اصفهان بود.

به این صورت من از زندانی آزاد شدم و به زندان دیگری منتقل شدم. کارگاه آموزشی مزبور شبانه روزی بود و من بعد از سه سال در رشته حفاری دیپلم گرفتم و به این وسیله وابسته به تهران شدم. بعد از اخذ دیپلم در این رشته همه امید من این بود که در شرکت نفت استخدام شوم، اما آن شرکت به هیچ کدام از درخواستهای من و تا جایی که می‌دانم سایرین جوابی نداد. خلاصه جهت پیدا کردن کار برای امرار معاش به همه جا مراجعه می‌کردم از شرکت نفت تا وزارت کشاورزی. آن زمان من سنم حدود ۱۷ سال بود. بالاخره در جوراب بافی استارلایت که آن زمان در خیابان دماوند بود کار پیدا کردم. این اولین کارخانه‌ای بود که من در آن کار کردم. من برای شیفت شب استخدام شده بودم و همین مسئله باعث شد که من دوام نیاوردم، چون روزها امکان استراحت نداشتم. سپس در یک کارخانه لاستیک سازی بالاتر از کارخانه استارلایت استخدام شدم. کاردر این کارگاه بسیار سخت و دشوار بود. ما با لاستیکهای کهنه و فرسوده میبایست لاستیک کف ماشین، لاستیک گلگیر کامیون و سواری تولید میکردیم. کار در آنجا به حدی سخت بود که باید بگویم، خوشبختانه این کارخانه بعثت عدم رعایت بهداشت توسط وزارت بهداشت بسته شد و به این طریق من هم آزاد شدم. بعد در کارگاه پلاستیک سازی ای که در زیر زمین یک ساختمان نو ساز بالاتر از ایستگاه حسینیه ارشاد قرار داشت، استخدام شدم. این کارگاه هیچگونه تابلو و نام و نشانی نداشت. تولید آن عبارت بود از انواع دستکش بنایی و آشپزخانه و بادکنک. در اینجا هم به علت کمی مزد من بیش از یکماه کار نکردم و برای کار به جاده کرج رفتم. به عنوان کارگر ساده در کارخانه "سویچ و پرز تکنیک" استخدام شدم. این کارخانه در جاده کرج و روبروی گرمدره در میان باغی که متعلق به صاحب کارخانه بود قرار داشت. مزدی که می‌گرفتم مزد یک کارگر ساده بود، اما شرط استخدام این بود که بتوانم خط آقا ناصر صاحب و مدیر و مسئول کارگاه را بخوانم و قالبها را از هم تشخیص بدهم، پرس را طوری تنظیم کنم که مواد پلاستیکی به اندازه وارد قالب شود و اضافه نباشد. اگر همه اینها با سرعت و دقت انجام نمی‌شد غروب می‌بایست که اخم و تخم آقا ناصر را تحمل میکردم و روز بعد به شکلی باید جبران می‌کردم. در این کارگاه که روی هم رفته حدود ۲ ماه در آنجا کار کردم تجربه چندانی کسب نکردم و مسئله خاصی را به یاد ندارم. تولید این کارگاه هم عبارت بود از اسباب بازیهای ارزان قیمت، آفتابه و انواع سطل پلاستیکی. درست اوایل سال ۱۳۴۴ بود که در کارخانه فرقه زیبا در جاده مخصوص کرج استخدام شدم. دو سال در این کارخانه کار کردم و سپس به کارخانه درخشان که جزو همین مجموعه صنعتی بود منتقل شدم و تا سال ۱۳۶۰ در همین کارخانه به کار مشغول بودم.

سوال: ساختار اجتماعی طبقاتی کارگران در آن زمان چگونه بود؟

رفیق مظفر: زمانی که من به عنوان کارگر ساده وارد کارخانه شدم (سال ۱۳۴۴) در درون تمام کارخانجات منطقه جاده قدیم و جدید و جاده ساوه و جاده ابعلی این تقسیم بندی (چیزی که من آن را ساختار نا همگون طبقه کارگر در آن دوران) می‌نامم وجود

پیام فدایی: با تشکر از اینکه این گفتگو را پذیرفتید. از آنجا که شما یکی از کارگران قدیمی ایران هستید که سالهای طولانی ای از زندگی خود را در کارخانه و در میان کارگران گذرانده و به همراه آنان دست به مبارزه سیاسی زده‌اید، و به این اعتبار از نزدیک با شرایط زیست و مبارزه کارگران آشنا می‌باشید، و از آنجا که هدف از این گفتگو آشنا نمودن هر چه بیشتر خوانندگان پیام فدایی با تجربات فعالین کارگری می‌باشد، سیاستگذار می‌شویم اگر در این گفتگو تجربات خود را با ما در میان گذاشته و جنبه های گوناگون زندگی و مبارزه کارگرانی که با آنها کار و مبارزه کرده‌اید را توضیح دهید. به این منظور اجازه بدهید که قبل از هر چیز از شما بخواهم که خود را هر طور که مایلید معرفی کرده و بگویند که از چه سالی و در کجا کار خود را به عنوان یک کارگر شروع کردید؟

رفیق مظفر: من مظفر هستم. سه ماه قبل از اینکه به دنیا بیایم پدرم را از دست داده بودم. من فرزند پنجم خانواده بودم. هر کدام از ما به ترتیب دو سال با هم فاصله سنی داشتیم. سنت‌های کهنه عشایری در کردستان حکم میکرد که مادرم بعد از درگذشت پدرم زن یکی از عموهایم شود. مادرم با این حکم مخالفت کرد. در نتیجه فامیل پدری من مادرم را از همه حقوق و مزایای مادری محروم و ما و اموال نا چیز باقی مانده از پدرم را بین خودشان تقسیم کردند.

موقعی که مادرم ما را به اجبار ترک کرد من کودک شیرخواره سه ماهه ای بودم که عمه من مرا نزد خودش برده و نگه‌داری میکرد. همه ما یتیم بودیم و هر کدام در خانه‌ای و دور از هم زندگی میکردیم و تقریباً نسبت به هم بیگانه شده بودیم. برادرم که ده سال از من بزرگتر بود چند ماه بعد از فوت پدرم به کردستان عراق رفت. او پیشمرگه و کادر حزب کمونیست عراق شده بود. من ۹ ساله بودم که به دنبال برادرم به کردستان عراق رفتم. اوضاع نا به سامان آن زمان کردستان و نداشتن پناهگاهی که بتواند مرا به خود جذب کند و مشغولیت برادرم با کارهای حزبی، باعث شد که به ایران بر گردم. ۱۱ ساله بودم که هنگام برگشتن به علت خروج غیر قانونی از کشور و تماس با برادرم، دستگیر و مدت ۱۴ ماه در زندان به مثابه یک زندانی سیاسی زندانی شدم. من در دو سالی که در عراق نزد برادرم بودم هر چند تمام مدت در مقرهای حزب کمونیست عراق از من مواظبت می‌شد، اما چیز زیادی از مبارزه یاد نگرفتم. ولی در زندان قزل قلعه تا حدی با مسایل سیاسی و مبارزاتی آشنا شدم.

شعبه سه دادرسی ارتش بعد از ده ماه حکم آزادی مرا صادر کرد مشروط به اینکه من از حوزه قضایی تهران خارج نشوم. اما علیرغم این حکم عملاً چهار ماه دیگر در زندان قزل قلعه ماندم و بعد آزاد شدم. دو روز بعد از آزادی به دادرسی ارتش مراجعه کردم و به این حکم اعتراض کرده و گفتم که من جانی برای زندگی در تهران ندارم. باز پرس‌ام که فردی به نام سرهنگ سر فراز بود همراه یک نامه و یک مأمور مرا مانند یک زندانی به "کارگاه شماره یک وزارت کشور" در کرج فرستاد. تا آنجا که من اطلاع دارم. بر اساس اصل چهار همکاریهای ایران و آمریکا مراکزی برای تربیت جوانان بی بضاعت و روستایی در نظر گرفته شده بود تا آنها در این مراکز آموزش ببینند. بودجه این طرح در اختیار وزارت کشور

تشخیص می‌داند که از عهده کار بر می‌آید دیگر لزومی نمی‌دیدند که با آنها مشورت کنند. کارگران فصلی و روستایی به مسایل کارگری علاقه چندانی نشان نمی‌دادند. فصلی کار می‌کردند. پولی در می‌آوردند و بر می‌گشتند روستا تا با آن پول عروسی کنند و یا گوشه دیگری از زندگی را پر کنند. از سالهای ۵۰ به بعد آن دسته از کارگران فصلی که به هر دلیلی نمی‌خواستند پای بند شهر شوند دیگر کمتر به کارخانه‌ها مراجعه می‌کردند چون در شرکت‌های ساختمانی دستمزد بیشتری می‌دادند. جای دیگری که این دسته از کارگران را به خود جذب کرد آهنگریهای بود که آهن اورا قی و قراضه را پرس می‌کردند. این آهنگریها با راه اندازی ذوب آهن در ایران و پاکستان توسعه پیدا کردند. آهن آلات را دپو می‌کردند و بعد پرس می‌کردند و به ذوب آهن اصفهان می‌فروختند و یا به پاکستان صادر می‌شد. کارگرانی که در این جور جاها کار می‌کردند، در همانجا می‌خوابیدند. هیچگونه شرایط ایمنی کار در بین نبود. یکی از هم ولایتیهای خود من در آنجا دستش قطع شد و کارفرما حتی پول روز بعدش را نداد.

یکی دیگر از افرادی که در یک کارگاه آهن فروشی کار می‌کرد، (سید اسماعیل حسینی) یکی از اعضاء سازمان چریکهای فدایی خلق ایران بود. وی از روستاهای سنندج بود و با بهروز سلیمانی در ارتباط بود. او در یکی از این کارگاه ها که نزدیکیهای میدان شوش قرار داشت، کار می‌کرد و من با او رابطه دوستی داشتم و برای دیدنش گاهی به آنجا سر می‌زدم. او در همان محل کارش می‌خوابید. اسماعیل بعدها در رژیم جمهوری اسلامی دستگیر و سپس اعدام شد.

کارگرانی که پایگاه طبقاتشان خرده بورژوازی بود: این دسته از کارگران که قدیمی هم بودند، از همه قشرهای دیگر منفعلتر بودند. آنها معمولا خانه‌ای داشتند و گاه اتاقی را به اجاره می‌دادند. اکثر آنها شغل دوم داشتند. برخی از آنها خانه‌ای که داشتند طوری بود که یک مغازه کوچک باز کرده بودند و مقداری مایحتاج محل را در آن ریخته و کاسبی می‌کردند و یا اینکه در همان مغازه به حرفه‌ای مشغول بودند. اینها هیچگاه در مبارزات کارگران به شکل جدی شرکت نمی‌کردند اما بعد از انقلاب خود را وارث همه چیز می‌دانستند.

کارگران لومین: (من نمیدانم که از نظر تئوریک کلمه لومین در مورد این دسته از کارگران صحیح باشد یا نه؟) اما ما دو دسته ارادل و اوپاش داشتیم. دسته اول کسانی بودند که بچه شهر بودند و بر اثر فقر و نداری خانواده از درس و مشق مانده بودند و کارشان شده بود اوپاشگری. اما آنها مجبور بودند برای گذران زندگی خصوصی خودشان شغلی داشته باشند. آنها به کارخانه‌ها مراجعه و کار پیدا میکردند، اما هیچگاه کمک خرجی به خانواده نمی‌دادند. دسته دوم کارگران روستای بودند. اینها بعد از اینکه استخدام می‌شدند آلوده سینما و فیلم‌های عاطفی هندی و یا پلیسی مثل فیلم‌های جیمز باند می‌شدند. رفت و آمد به محلاتی که در آنجا مواد مخدر خرید و فروش میشد، آشنا با زنان تن فروش و مشروب خواری، به سرعت آنها را فاسد می‌کرد. اینها استعداد به خرج می‌دادند و سریع، لهجه تهرانی را یاد می‌گرفتند و چاقوی ضمانداری در جیب می‌گذاشتند و تمام در آمد خود را در جمشید و کاباره های ارزان قیمت خرج می‌کردند. این کارگران در درون کارخانه هر چند از کارگران قدیمی حساب می‌بردند اما همیشه موی دماغ مبارزات کارگری بودند و صاحبان کارخانه با یک پرس چلوکیاب میتوانستند که آنها را علیه کارگران بسیج نمایند. در انقلاب این کارگران اکثرا وارد بسیج محل و کمیته‌های ضد انقلاب خمینی شدند بعضی از آنها در این نهادها حتی همه کاره شدند. این طیف بندی، فشربندی، تقسیم بندی و یا هرچه که شما می‌خواهید اسم بگذارید در تمام منطقه کارگری جاده مخصوص و قدیم کرج، جاده ساوه و آبعلی با تجربه من و با برداشت من، وجود داشت. و مخصوص تنها جاهائی که من در آن کار کرده‌ام نبود. اما این فقط تجربه یک نفر نیست و امکان اینکه من در این مورد اشتباه بکنم زیاد است ولی نمیتوانم از گفتن آن به صرف یک احتمال صرف نظر کنم.

(ادامه دارد)

داشت. اگر اجازه بدهید مختصری در مورد این قشربندی صحبت کنیم.

کارگران قدیمی: کارگرانی که در کارخانه به آنها می‌گفتند کارگران قدیمی در سالهای ۱۳۴۰ حدود ۵۰٪ از کل کارگران را تشکیل می‌دادند. کارگران قدیمی کارخانه‌های قرقه زیبا و درخشان کارگرانی بودند که از روزهای احداث کارخانه به عنوان کارگر ساختمانی به آن زمان آنها را "عمله" خطاب می‌کردند، سنگ بنای کارخانه را گذاشته بودند. هنگامی که سوت افتتاح کارخانه به صدا در آمد بیل و کلنگ را به کناری گذاشتند و پریدند پشت ماشین‌های ریسندگی و سایر کارها. حقوق کارگر در کارخانه از دستمزد یک کارگر ساختمانی کمتر بود. اما از آنجائی که میبایست آینده‌ای برای خود بسازند، آنها مستمرا کم ولی همیشگی را بر دستمزدهای روزانه اما کمی بیشتر که گاهی هست و گاهی نیست ترجیح دادند. کارگران قدیمی کارخانه‌ها اکثر بعد از اینکه کار با ماشین‌ها را یاد گرفتند و بیمه شامل حالشان شد در نزدیکترین محل مسکونی به کارخانه به فکر سکونت افتادند. از آنجائیکه می‌ترسیدند کار را از دست بدهند فقط ایامی را به روستا می‌رفتند که جزو مرخصی سالانه آنها بود. آنها کم کم آن چند روز مرخصی را هم دیگر به ده نرفتند و به عقب افتادگیهای زندگیشان پرداختند. در طی چند سال این دسته از کارگران از پایگاه دهقانی و پیوندهای روستایی کاملا کنده شدند. آنها جز محیط کار - کارخانه - و محل زندگی که معمولا همه کارگر نشین بودند جای را نداشتند که بروند. در این دو محل بود که یاد گرفتند چگونه کارگر شوند. یاد گرفتند که در درون طبقه جدیدی عضو شده‌اند. آنها پرولتیزه شدند. راه مبارزه را یاد گرفتند و عملا وارد کارزار شدند. مهم نیست که کمتر موفق بوده‌اند اما از تلاش باز نایستادند و حتی زمانهایی که عقب نشینی کردند در حین نبرد سنگر را خالی می‌کردند و هیچگاه سنگر را کامل تسلیم نکردند.

این کارگران می‌دیدند و می‌شنیدند، درک می‌کردند و منتقل می‌کردند و حرفشان در میان بقیه کارگران برو داشت. با توجه به تجربه شان آنها عملا نقش پیشروان بقیه کارگران را پیدا کردند. آنها پیشگام عملی طبقه کارگر بودند. افرادی که شمس سیاسی داشتند و یا با شمس سیاسی وارد کارخانه‌ها شدند با اتکا به این پیشروان طبقه بود که توانستند کاری انجام دهند. مطمئنم که در صورت عدم حمایت این دسته از کارگران اگر گردانی از کادریهای ورزیده یک تشکیلات به درون کارخانه‌ای میرفت کاری نمیتوانستند انجام بدهند. اگر هم انجام می‌دادند بازده اش به اندازه‌ای که با حضور این دسته از کارگران انجام می‌دادند نمی‌رسید.

کارگران به اصطلاح روشنفکر: این کارگران بازماندگان دوران قبل از کودتای ۲۸ مرداد بودند. اکثرشان شهری بودند و سواد داشتند. آنها مقداری در دوران جوانی در مدارس و محل زندگی با حزب توده و یا با جبهه ملی فعالیت کرده بودند. تعداد آنها کم بود اما اگر در کارهای مبارزاتی با آنها مشورت نمی‌شد بعد از مخالفین می‌شدند. آنها با کارفرما همکاری نمی‌کردند اما مشکل کار کردن با آنها این بود، هر پیشنهادی که به آنها داده می‌شد آنها روش خود را پیشنهاد می‌کردند و راه حلهای آنها هم همیشه اشتباه از آب در می‌آمد.

کارگران مذهبی که همه چیز را نتیجه قضا و قدر میدانستند: وقتیکه قرار بود اعتراضی شکل بگیرد ساعتها وقت صرف میشد تا این دسته از کارگران را قانع کنیم که به پای مبارزه بیایند. آنها می‌گفتند نمیشود هیچکاری کرد چون منشی خداوند این است. درست است که ظلم هست اما واگذار کنید به خدا و روز قیامت.

کارگران جدید روستائی: اینها همیشه در اکثریت بودند. اما متأسفانه بسیار نا آگاه بودند. برای کشاندن این دسته از کارگران به مبارزه از هر زبانی استفاده می‌شد. کارگران قدیمی را خسته می‌کردند و ناچار گاهی کارگران قدیمی آنها را با زور و تهدید به صف خود می‌کشیدند. در بعضی موارد اگر کارگران قدیمی خود

کشف معادن فلزات کمیاب در افغانستان و دندان تیز کردن امپریالیست های اشغالگر!

کنیم و بهشان مزد بدهیم از زندگی اشان راضی خواهند بود. این یک روش خوب برای کنترل تندروهاست."

با توجه به واقعیات موجود ، دولت افغانستان نقش و اختیار عمده ای در چنین پروسه هایی (از کشف معادن گرفته تا تقسیم آنها بین کمپانی های کشورهای امپریالیستی) ندارد. تنها نقش ایادی رژیم افغانستان ، پادویی امپریالیست ها در جهت منافع آنان است که بوسیله سرکوب و کشتار مردم افغانستان انجام میشود. به عنوان مثال وقتی که خبرگزاری "بلومبرگ" در روز انتشار گزارش نیویورک تایمز با "عبدل قدوس حمیدی" نایب وزیر معادن افغانستان تماس گرفت که سوال هایی را در رابطه با کشفیات اخیر از او بپرسد ، "حمیدی" پاسخ داد که تا دریافت یک نسخه از گزارش گروه اکتشاف نمیتواند به هیچکدام از سوالات پاسخ بدهد.

بنابراین دولت آمریکا برای اینکه بتواند کنترل خود را روی منابع هنگفت مواد خام و نیروی کار ارزان در افغانستان تضمین کند و آن ها را از دست رقبای خود (دیگر نیروهای امپریالیستی) و همچنین از دسترس مردم افغانستان دور نگه دارد ، به اشغال این کشور و افزایش هرچه بیشتر تعداد نیروهای نظامی خود در آنجا دست زده است.

جنگی که بر سر این گونه فلزات معدنی درگرفته ، با افزایش روزافزون قیمت های آن ها نیز رو به گسترش است. شرکتهای چینی حاضرند برای هر تن آهن بیش از ۱۲۰ دلار (تقریباً دوبرابر قیمت سال گذشته که ۶۲ دلار بوده) بپردازند. اما آهن تنها فلزی نیست که رقابت و درگیری حول کنترل بر معادن افغانستان را موجب شده ، طبق گزارش "نیویورک تایمز" میزان ذخایر لیتیوم در افغانستان با ذخایر لیتیوم در کشور بولیوی که در حال حاضر بزرگترین صادرکننده لیتیوم در جهان می باشد ، برابر است. پنتاگون در پاداشتی غیر رسمی معادن لیتیوم در افغانستان را به ذخایر نفتی عربستان سعودی تشبیه کرده است. (۳)

مقامات دولت آمریکا که می دانند بیان رک و علنی دلایل اقتصادی که برای حمله نظامی به افغانستان و اشغال آن کشور داشته اند ، منجر به بروز خشم مردم و مخالفت با جنگ در آمریکا و در افغانستان خواهد شد، به داستان سرانی پرداخته و داستان مضحکی در رابطه با چگونگی کشف منابع معدنی افغانستان از زبان "نیویورک تایمز" طرح کرده اند. در گزارش نیویورک تایمز ادعا شده که تیم تحقیق آمریکایی با کمک نقشه‌هایی که از زمان شوروی سابق در دهه ۸۰ میلادی باقی مانده اند ، موفق به کشف معادن جدید شدند. زمین شناسان افغان در

خارجی که در مناقصه این معادن برنده شوند ، تهیه کنند. پنتاگون در انتخاب خریداران و سرمایه گذاران برای شرکت در مناقصه که در پانیز امسال شروع خواهد شد ، به مقامات افغانی کمک میکند. طبق اظهارات "پال برینکلی" معاون وزیر دفاع آمریکا ، چون وزارت معادن افغانستان از عهده این کارها برنمی آید ، ما سعی میکنیم که به آنها کمک کنیم.

علیرغم ادعاهای دولت آمریکا ، تنها "کمکی" که پنتاگون به وزارت معادن افغانستان خواهد کرد تفهیم این مسئله است که وزیر معادن افغانستان فقط می تواند با لیستی از خریداران قابل قبول که توسط اشغالگران مشخص شده اند ، کار کند. به عنوان مثال در گزارش "نیویورک تایمز" از قول مقامات پنتاگون گفته شده که شرکت های معدنی چین خریداران قابل قبولی نیستند و حق شرکت در مناقصه را ندارند. یک نمونه از این گونه "کمک" های پنتاگون به وزارت معادن افغانستان در سال گذشته این بود که دولت آمریکا "محمد ابراهیم عادل" وزیر معادن افغانستان را منتم به دریافت ۳۰ میلیون دلار رشوه از دولت چین (در ازای حق بهره برداری از معدن مس منطقه عینک) کرد و در فوریه ۲۰۱۰ او را به این بهانه از مقام وزارت معادن افغانستان برکنار نمود. (۲) پس از اخراج "عادل" ، دولت افغانستان مناقصه برای معدن آهن "هاجیگگ" را نیز که دولت چین و هند در آن شرکت داشتند ، ملغی کرد.

ماجرای معدن "عینک" نشان میدهد که در واقع خبر مربوط به کشف معادن جدید در افغانستان ، برای ژنولوژیست ها و مقامات دولت آمریکا که از سال ها پیش در افغانستان تحقیقات علمی اشان را شروع کرده بودند و اشغال افغانستان را برای بهره برداری از ثروت های طبیعی افغانستان انجام دادند، خبر جدیدی نیست. به عنوان مثال در سال ۲۰۰۸ "استفان پیترز" یکی از اعضای سازمان زمین شناسی آمریکا وقتی که در مورد معدن "عینک" با خبرنگاران صحبت میکرد، اعلام کرد که:

"ما سال هاست که تحقیقات علمی در افغانستان انجام می دهیم. افغانستان دارای معادن معدنی بکر و ناشناخته فراوانی است. تمام مواد اولیه لازم برای ساختن یک جامعه بسیار مدرن در افغانستان وجود دارد. طرح مناقصه معادن آهن و نفت و گاز و ... (که آقای عادل آنها را روی یک نقشه ژئولوژیکی قدیمی روسی در دفتر کارش علامت گذاری کرده) تکمیل شده اند. درست است که امنیت در اینجا مسئله مهمی است. اما شرکت های معدن به کار در چنین شرایطی عادت دارند. وقتی برای مردم شغل ایجاد

در روز ۱۴ ژوئن ۲۰۱۰ ، گزارشی به نقل از گروهی از زمین‌شناسان و مقامات نظامی آمریکا در روزنامه نیویورک تایمز منتشر شد که از کشف معادن بسیار غنی و بکر فلزات در افغانستان به ارزش تقریبی یک تریلیون دلار خبر میداد. گزارش مذکور به روشنی نشان میدهد که هدف از جنگ های امپریالیستی چیزی جز غارت منابع طبیعی کشورهای تحت سلطه و نگاه داشتن مردم آن کشورها در فقر و بدبختی و استثمار شدید نیست.

طبق گزارش نیویورک تایمز ، منابع غنی کشف شده شامل معادن مس (به ارزش تقریبی ۲۷۴ میلیارد دلار در بازار فعلی) ، لیتیوم ، آهن (۴۲۱ میلیارد دلار) ، طلا (۲۵ میلیارد) ، نیویوم (۸۱ میلیارد دلار) ، مولیبدوم (۲۴ میلیارد دلار) ، کبالت (۵۱ میلیارد دلار) و دیگر مواد معدنی نادر به ارزش ۷۰۴ میلیارد دلار است. (۱)

هر چند که در این گزارش اسمی از مقدار و ارزش معادن سنگ های گرانبه‌ای که در جواهرات مورد استفاده قرار می گیرند و گاز طبیعی افغانستان که درحال حاضر توسط اشغالگران و نوکران داخلی اشان غارت می شوند، برده نشده است.

به گفته روزنامه نیویورک تایمز ، معادن لیتیوم در افغانستان آنقدر وسیع است که پنتاگون در گزارشی غیر رسمی آن را به ذخایر نفتی عربستان سعودی تشبیه کرده است.

مقامات آمریکایی همچنین می‌گویند که بهره‌برداری از معادن کشف شده می‌تواند ساختار اقتصادی افغانستان را به طور بنیادین تغییر دهد. بخصوص معادن آهن و مس افغانستان آن قدر وسیع هستند که می‌توانند این کشور را به یکی از بزرگترین صادرکنندگان این فلزات تبدیل کنند و زخم‌های عمیق اقتصادی - اجتماعی این کشور را که در سالیان طولانی جنگ ایجاد شده از میان بردارند. **مقامات دولتی و نظامی آمریکا با کمال وقاحت و بی شرمی مختص اشغالگران جنایتکار ، طرح های خود برای غارت ثروت های طبیعی کشف شده را علناً اعلام کرده و در گزارش "نیویورک تایمز" در این باره آمده که چگونه این ثروت باد آورده بطور کامل تحت کنترل ارتش و دولت آمریکا و چند تا از بزرگترین شرکت های چند ملیتی قرار دارد و "شرکت های حسابداری بین المللی" در حال مشاوره با وزارت معادن افغانستان هستند که اطلاعات تکنیکی و اعداد و ارقام لازمه را برای تحویل معادن کشف شده به شرکت های معدن چند ملیتی و دیگر سرمایه گذاران**

وسایل الکترونیکی استفاده می‌شود. نیویوم فلزی بسیار کمیابی است که قدرت حمل برق بسیار بالایی دارد.

۲- معدن مس عینک: معدنی در جنوب کابل که در سال ۱۹۷۴ توسط ژئولوژیست های روس کشف شد و گفته میشود ارزش مس آن بیش از ۸۸ میلیارد دلار (بیش از دو برابر درآمدهای ناخالص ملی افغانستان) است. یکی از بهانه های دولت آمریکا برای حمله نظامی به افغانستان در سال ۲۰۰۱ این بود که گویا گروه القاعده در "عینک" پایگاه آموزش تروریستی ایجاد کرده بود. در سال ۲۰۰۸ دولت چین اعلام کرد که قصد دارد با کمک دولت انگلستان این معدن را (که در آن زمان ویرانه ای پر از مین های منفجر نشده و تکه های بمب و خمپاره و... بود) مورد بهره برداری قرار دهد. این معدن در نوامبر آن سال به مبلغ ۲ میلیارد دلار و به مدت سی سال به چین اجاره داده شد. شرکت های معدن و صاحبان سرمایه های مالی اقرار کردند که به معدن "عینک" به عنوان یک کار آزمایشی نگاه میکنند. اگر چین در راه اندازی این معدن در شرایط جنگی کنونی موفق شود، آن گاه سرمایه های آمریکایی نیز برای بهره برداری از دیگر معادن این کشور اقدام عملی خواهند کرد. در آن سال نیز ادعا میشد که به خاطر اجاره دادن "عینک" به چین، وضع اقتصادی مردم افغانستان در ۱۰ تا ۱۲ سال بعد خیلی بهتر خواهد شد.

۳- این نکته اشاره به این است که عربستان سعودی به دلیل تولیدات عظیم نفتی خود میتواند قیمت نفت در جهان را تعیین کند.

۴- هواپیمای چند منظوره پی-۳ بیش از ۳۰ سال است که به طور پیوسته تولید می شود و تاکنون بیش از ۷۰۰ فروند آن به خدمت ارتش ها، آتش نشانی ها، نیروهای حافظ صلح سازمان ملل و هواشناسی های کشورهای مختلف در آمده اند. تجهیزات الکترونیکی این هواپیما همواره در حال تغییر و تکامل بوده اند. از این رو سازنده پی-۳ در به کار گیری آن ها به درخواست و سلیقه مشتری عمل می کند.

سهیلا دهماسی

رجوع کنیم می بینیم که آن ها از چندین سال پیش، از وجود منابع غنی در افغانستان مطلع بوده اند. به عنوان مثال در گزارش دولت آمریکا در سال ۱۹۸۶ در رابطه با مطالعات این کشور در افغانستان در مورد منابع طبیعی آن نوشته شده که افغانستان "دارای منابع عظیم معدنی گوناگون، گاز طبیعی، زغال سنگ، مس، آهن، کرومیوم، نفت و اورانیوم" است.

در سال ۲۰۰۲ مجدداً گزارشی توسط دولت آمریکا در رابطه با افغانستان منتشر شد که این کشور را دارای منابع غنی "گاز طبیعی، نفت، زغال سنگ، مس، کرومیت (نمک اسید کرومیوم)، باریم، سولفور، سرب، روی، آهن، نمک و انواع سنگ های قیمتی" خواند. اگر دولت آمریکا سال هاست که از منابع افغانستان با خبر بوده است، چرا حالا چنین گزارشی (گزارش ۱۴ ژوئن نیویورک تایمز) را منتشر کرده است؟ در این رابطه در **گزارش "نیویورک تایمز" نوشته شده که "مقامات آمریکایی و افغانی به توافق رسیدند که کشفیات مربوط به معادن فلزات را در لحظات دشوار جنگ مطرح کنند."**

معنای این حرف این است که در شرایط کنونی که نیروهای ناتو در بسیاری از نبردهای نظامی در شهرهای افغانستان شکست خورده و دچار تلفات زیادی شده اند، می توانند این خبر خوب را برای جبران اخبار بد و اجساد که از جنگ از راه می رسند، منتشر کنند و اکثر مردم این کشورها را که شدیداً با جنگ مخالف هستند به خیال خود راضی کنند. دولت آمریکا از انتشار خبر کشف منابع معدنی هدف های دیگری نیز دنبال میکند. به عنوان مثال در گزارش نیویورک تایمز آمده که طالبان برای اینکه این معادن را در اختیار خود بگیرد بر شدت حملاتش بر علیه نیروهای ناتو خواهد افزود. در نتیجه نیروهای آمریکا و ناتو از این مسئله به عنوان بهانه ای برای افزایش شدت حملات نظامی خود در افغانستان استفاده خواهند کرد.

زیرنویس ها:

۱- لیتیوم فلزی فعال است که در باتری های قابل شارژ تلفن های همراه، کامپیوتر و

زمان جنگ با شوری و نیز در دوره طالبان این نقشه ها را در خانه های خود پنهان کرده بودند. اما در سال ۲۰۰۱ پس از سقوط طالبان آن ها را در اختیار کتابخانه نقشه برداری افغانستان قرار دادند و در سال ۲۰۰۴ یک گروه از ژئولوژیست های آمریکایی وارد افغانستان شدند و بطور تصادفی (و یا به خاطر پیشانی بلندشان) موفق به کشف این نقشه ها شدند. در این داستان آمده که "وقتی که آن ها یک سری از نمودارهای قدیمی را در کتابخانه های افغانستان پیدا کردند، یک هواپیمای جنگنده "اوربون پی-۳" قدیمی متعلق به نیروی دریایی و مجهز به دستگاه های پیچیده تعیین نقل و نیروی مغناطیسی زمین را تهیه کردند که آن ها را در آسمان افغانستان بچرخاند. (۴) آن ها پس از پرواز بر فراز ۷۰ درصد از خاک افغانستان گزارشی را نوشتند مبنی بر اینکه ثروت هنگفتی را در افغانستان کشف کرده اند. و بعد در سال ۲۰۰۷ با یک هواپیمای پیچیده تر انگلیسی به افغانستان برگشتند. گزارش اولیه آن ها در آن دو سال در ادارات آمریکا خاک می خورد (!)"

البته "نیویورک تایمز" توضیح نمی دهد که این گروه زمین شناسان چطور توانستند یک هواپیمای نظامی را ناگهان مجهز به دستگاه های پیچیده علمی مدرن ژئولوژیستی کنند. هر دانشجوی سال اول زمین شناسی هم میدانند که تعبیه چنین دستگاه های پیچیده ای فقط در هواپیمایی امکان پذیر است که برای استفاده از این دستگاه ها تغییراتی در آن داده شده باشد.

علیرغم این داستان پردازی های عوامفریبانه، **واقعیت این است که مقامات دولت آمریکا و ناتو در همان روز اول حمله نظامی به افغانستان به خوبی میدانستند که در حال اشغال کشوری سرشار از منابع غنی طبیعی منجمه معادن نفت و گاز و آهن و دیگر فلزات گران بها هستند. آن ها پس از اشغال افغانستان سال های متوالی تحقیق و جستجوی دقیق علمی را در این کشور تحت سلطه ادامه دادند. اگر به منابع رسمی منتشر شده توسط خود دولت آمریکا**

به یاد جاوید جان باختگان ۸ تیر!

آنان به نابودی ستم برخاستند چرا که نان و آزادی را برای همه می خواستند!

۸ تیر در تاریخ چریکهای فدائی خلق از جایگاه ویژه ای برخوردار می باشد. از یک سو در ۸ تیر سال ۵۵ و در کوران مبارزات تاریخساز مردم ما با دشمنانشان، شمار دیگری از چریکهای فدائی خلق، این پاکترین فرزندان کارگران و زحمتکشان ایران، در نبرد حماسی با دستگاه سرکوب بورژوازی حاکم بر ایران تا آخرین گلوله خود جنگیدند و قهرمانانه جان خود را نثار تحقق آرمانهای کمونیستی خویش نمودند. در این روز رفیق کبیر حمید اشرف به همراه رفقا محمد رضا بئربی، محمد حسین حق نواز، طاهره خرم، فاطمه حسینی، یوسف قانع خشک بیجاری، غلام رضا لایق مهربانی، عسکر حسینی ابرده، علی اکبر وزیری، غلامعلی خراطیور، محمد مهدی فوقانی پور، با مقاومت قهرمانانه خود برگی فراموش نشدنی در تاریخ جنبش کمونیستی ما حک نمودند و با خونشان نهال انقلاب کارگران و زحمتکشان را آبیاری نمودند. از سوی دیگر در ۸ تیر ماه سال ۶۰ نیز در کوران یورش سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی به مردم ایران بار دیگر بورژوازی ستمگر حاکم به جلادی چریکهای فدائی برخاست و رفقا بهزاد مسیحا، نوروز قاسمی، حسین تنگستانی و مادر انقلابی روح انگیز دهقانی با دشنه جمهوری اسلامی به خاک غلتیدند و افشاگر چهره جلادانی گشتند که روی فریب مردم سرمایه گذاری کرده بودند.

همه این جنایات از تلاش استعمارگران حاکم برای تداوم سلطه بورژوازی و دیکتاتوری ذاتی آن بر جان و مال مردم ما حکایت کرده و خون پاک رفقای جانباخته در ۸ تیر ۱۳۵۵ و ۱۳۶۰، نشان می دهد که برای رسیدن به آزادی و سوسیالیسم راهی نیست جز نابودی نظام ستمگر حاکم. یاد یکایک جانباختگان ۸ تیر، این گلهای سرسید باغ همیشه خرم مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران، گرامی و راهشان پر رهرو باد.

دوباره

سیل

خواهد آمد!

در اولین ماه بعد از قیام بود که مهدی بازرگان، نخست وزیر دولت موقت چنین گفت: "ما باران میخواستیم ولی سیل آمد."

مهدی بازرگان با این جمله، همه نیت و ماهیت جریانی که آن را نمایندگی میکرد را به زبان آورد. ولی همین "باران" که منظور اصلاحات جزئی در سلطنت ظالمانه شاه بود توسط توده های ستمکش و استعمار شده به "سیل" تبدیل شد و ایشان وقتی که چشم باز کرد خود و یارانش را به اعتبار همین سیل در قدرت دید. سیلی که حاصل سال ها مبارزه پی وقفه مردمی بود که سرانجام به خیابان ها آمده بودند تا خشم خود را بر علیه نظام حاکم فریاد بزنند و با سر دادن شعار "مرگ بر شاه"، و ... خواب را از چشم دیکتاتور برابند و اشک بر چشمانش روان سازند. آن روزها را بیاد آوریم:

...شاپور بختیار نخست وزیر، احمد میرفندرسکی وزیر امور خارجه، ارتشبد جعفر شفق وزیر جنگ، سپهبد ناصر مقدم معاون نخست وزیر و رئیس ساواک، سپهبد عبدالعلی بدره ای فرمانده نیروی زمینی، سپهبد امیر حسین ربیعی فرمانده نیروی هوایی، دریاسالار کمال حبیب اللهی فرمانده نیروی دریایی، سپهبد احمد علی محقق فرمانده ژاندارمری کشور، سپهبد مهدی رحیمی رئیس شهربانی کشور و فرماندار نظامی تهران، سپهبد علی محمد خواجه نوری رئیس اداره سوم ستاد بزرگ، سرلشکر پرویز امینی افشار رئیس اداره دوم ستاد، همه و همه کارگزاران سلطنت در آن واپسین روزهای حیات این رژیم ضد مردمی در کنار ارتشبد قره باغی جمع میشوند تا شاید روزنه ای برای بازگشت اوضاع و حفظ سلطنت "ولی نعمت" خود بیابند.

...اختلافات اساسی در استراتژی مناسب در برابر خیزش مردمی میان دکتر شاپور بختیار و ارتشبد عباس قره باغی در میان است... خیابان ها همگی صحنه جنگ و گریزند. زنان و مردان، سنگ فرش های خیابان ها را برای رسیدن به پیروزی می کوبند. ...هزاران نفر به مناسبت "۱۹ بهمن" سالروز "سياهکل" در دانشگاه تهران گرد هم آمده اند. ...که خبر درگیری همافران و گارد به آن ها می رسد. جهت حرکت به سمت فرج آباد تعیین می شود. راه پیمایان تا نیمه راه رفته اند که خبر داغ در میان انبوه جمعیت ولوله می افکند که در پادگان "فرج آباد" هنگامه ای برپاست. ...در این هنگام بلندگوی تظاهرات از کلیه چریک ها و رفقای که آمادگی دارند

میخواهد که عازم میدان نبرد شوند! گروه گروه از صف راه پیمایی جدا شده و با موتور سیکلت و هر وسیله دیگری خود را به محل می رسانند.

...همافران با نیروهای گارد شاهنشاهی هم چنان در حال جنگند. ...بیست و یکم بهمن ماه، زن و مرد، دوشادوش یکدیگر به قیام برخاسته اند. اوج یک حرکت تاریخی، مسلح شدن مردم و جنگ تن به تن با نیروی گارد است. ...تا ظهر روز شنبه ۲۱ بهمن ماه درگیری از خیابان های اطراف مرکز آموزش هوایی به تمام شهر سرایت کرد و از ساعت یک بعد از ظهر حمله به کلانتری ها و تاسیسات نظامی در داخل شهر شروع شد. ...گفته میشود که نبردهای خیابانی این روز حدود ۱۷۵ کشته و ۶۴۲ مجروح بر جای گذارده است که البته تعداد آسیب دیدگان و کشته ها در این روز قریب به یقین آماری بیش از این است. ...نیویورک تا بهمن در ۱۲ فوریه ۱۹۷۹ گزارش می دهد که "برای نخستین بار از آغاز این بحران سیاسی که یک سال پیش بود هزاران شهروند مسلح شده اند و در بیشتر شهرها سربازان به تظاهر کنندگان پیوسته اند". ...سربازان پادگان های همدان، کرمانشاه و شهرهای دیگر پنهانی به مردم اسلحه می دهند.

...یرواند آبراهامیان در صفحه ۶۴۵ کتاب خود به نام "ایران بین دو انقلاب" در باره سر پیچی سربازان از فرماندهان خود چنین می نویسد:

"افسران به هیچ روی نمی توانستند به سربازان اعتماد نمایند و ناچار بودند بیشتر خودشان به تظاهر کنندگان تیراندازی کنند". ...حالا مردم مسلح پا به پای همافران رو در روی نظام سلطنتی و نیروهای گارد ایستاده اند. ...آمیولانس ها اُزیرکشان از این سو به آن سو در کار انتقال مجروحین این روز پرماجراییند. ...همافران انقلابی موفق به از کار انداختن چند تانک مهاجم شده اند. ...در تهران اکثر کلانتری ها، چند پاسگاه ژاندارمری و قرارگاه پلیس و ارتش به تصرف مردم مسلح و همافران درآمده و مردم مسلسل های سنگینی که در حمله به مراکز سرکوب به دستشان افتاده را در سنگر های خیابانی نصب کرده اند. ...مردم مسلح با تانک ها درگیرند. ...مقاومت جانانه است. ...نیروهای گارد شاهنشاهی توسط مردم مسلح شده عقب رانده می شوند. به گزارش روزنامه فرانسوی لوموند به تاریخ ۱۲ فوریه ۱۹۷۹ "مناطق اطراف میدان ژاله به "کمون پاریس" دیگری تبدیل شده است". صبح روز بعد یعنی ۲۲ بهمن همافران انقلابی، کامیون های پر از سلاح را به دانشگاه تهران می برند و صدها داوطلب مشتاق را مسلح می کنند. آن روز با انجام عملیات پیروزمندانه به ۹ مرکز پلیس و مهمترین کارخانه اسلحه سازی شهر، سپری میشود. ...در پایان روز شهر پر از سلاح شده بود. ...تا آن جا که یرواند آبراهامیان در صفحه ۶۵۲ همان کتاب فوق الذکر می نویسد: "به هزاران تن از مردم، از کودک ده ساله تا پیرمرد هفتاد ساله اسلحه داده بودند". در جریان قیام ستاد ژاندارمری سقوط میکند. ...در خیابان ها جوانان با صورت های سپاه کرده با مسلسل در تکاپویند. ...در شرایطی که خمینی ادعای رهبری می کند خبرگزاری فرانسه خیر میدهد "رشته کار از دست خمینی خارج شده! بدون

شک، سنگرهایی که اکنون در خیابان های تهران افراشته شده کار "کماندوهای کمونیستی است که در خارج از کشور تعلیم دیده اند!... نبردهای خیابانی، سنگر به سنگر و رو در رو پایان ندارد... کلانتری های چند منطقه و کلانتری نارمک سقوط کرده و چند کلانتری دیگر نیز تخلیه شده اند. تپ زرهی قزوین که برای تقویت نیروی دفاعی حکومت نظامی به تهران وارد شده است، در خیابان سیه مورد هجوم مردم قرار میگیرد. ...خبرگزاری رویتر در ۱۲ فوریه ۱۹۷۹ در توصیف آن شرایط گزارش می دهد که "برای نخستین بار در این روز بین گروه های رقیب و ارتش ۵۰۰ هزار نفری ایران جنگ در گرفته است". رادیو مسکو "تیراندازی در فرج آباد باعث شد تمام ساکنان تهران به پا خیزند". ...با سقوط ستاد ژاندارمری در میدان ۲۴ اسفند (انقلاب) و وارد شدن همافران نیروی هوایی، و مردم مسلح به مراکز تسلیحات ارتش، کارخانجات و مخازن اسلحه مقدار قابل توجهی سلاح به دست مردم می افتد.

...درهای آهنین زندان قصر توسط نیروهای مسلح گشوده شده و زندانیان آزاد میشوند. ...مردم پای کویان قیام بهمن را جشن می گیرند و مجسمه های شاه، یک به یک پائین کشیده می شود تا نابودی خودکامه و رژیم دیکتاتوری نوید داده شود...

حال ۳۰ سال پس از آن روزهای فراموش نشدنی و در شرایطی که جمهوری اسلامی همه دستاوردهای آن قیام را در هم شکسته، باز این احتمال جاری شدن سیل است که این رژیم خودکامه را به وحشت انداخته است. کسانی امروز از جاری شدن سیل به وحشت افتاده اند که در همان روزهای بعد از قیام، قبل از اینکه سیل بنیان کن تمام ریشه و هستی استعمار را برکنند آنرا سد کرده و باران تغییر رژیم سیاسی را جایی گزین سیل کردند. ولی مردم نیز در طی این سی سال، با تجربه فهمیدند که تا وقتی که جمهوری اسلامی بر سر کار است تا وقتی که خاتمه ای در قدرت است، تا وقتی که خاتمی برای جلوگیری از سیل توطئه می کند، تا وقتی که تمام سردمداران جمهوری اسلامی و مرتجعین دیگری چون موسوی و کروبی و تمام خیانتکاران و ستمگران در قدرتند، هیچ اصلاح جدی در جهت منافع مردم رخ نخواهد داد، یعنی هرگز قطره ای "باران" نخواهد بارید. تا وقتی که این جمهوری اسلامی است که سلطه دارد رژیمی که ظلم و ستم ذات اوست هرگز "باران" نخواهد بارید. تا وقتی که سگانی بنام پاسدار و بسیجی بر جان مردم حاکم اند، هرگز "باران" نخواهد بارید. تا وقتی که این سرزمین به زنجیر کشیده، به فقر و زجر کشیده، به ذلت و فحشا کشیده، جمهوری اسلامی را در آسمان حکومت خود دارد هرگز "باران" نخواهد بارید...

ولی سیل خواهد آمد، این حکم تاریخ است، راه گریزی از آن نیست، و اگر بیاید، آن روز روز جشن مردم ماست.

به امید آن روز. عبدالله باوی

۱۲ جولای ۲۰۱۰

آمریکا منحرف کرده و به سمت داستانهای که افراد "خود سر" مسبب آن می باشند بکشاند.

نیویورک تایمز در گزارش ۱۴ مارس خود توضیح داده که این روزنامه سابقاً دو نفر را (به نامهای "دواین کلاریج" و "مایک تایلور") استخدام کرده بود که "دیوید راود" خبرنگار این روزنامه را که از دسامبر ۲۰۰۸ در دست طالبان اسیر بوده، آزاد کنند. (این شخص ۷ ماه بعد از دست طالبان فرار کرد و گفته شد که با استفاده از امکانات شخصی خود قادر به فرار شده است) "مایک تایلور" صاحب یک سازمان جاسوسی به اسم "موسسه آمریکایی امنیت بین الملل" است که دفتر اصلی آن در "بوستون" است. این سازمان جاسوسی یکی از سازمانهای جاسوسی و تروریستی است که در استخدام "فرلانگ" بوده است.

"دواین کلاریج" نیز که یکی از مأمورین عالیرتبه سی-ای-ا است که در ماجرای "ایران کنتر" (۱) دست داشته (و بر اساس آن دارای پرونده ای سیاسی-جنایی بوده که در سال ۱۹۹۲ توسط دولت جورج بوش بخشوده شد) و بعداً به استخدام "موسسه آمریکایی امنیت بین الملل" در آمده و برای "فرلانگ" کار میکرده است. وقتی که روزنامه نیویورک تایمز او را برای پیدا کردن محل اختفای "دیوید راود" استخدام کرد، او پس از مدتی ساختمانی را به عنوان یکی از پایگاه های تروریست ها که کویا "راود" را در آنجا پنهان کرده اند معرفی کرد و طرح حمله مسلحانه به آن محل را سازماندهی کرد.

ظاهراً این سازمانهای جاسوسی خصوصی (که درواقعیت با اطلاع دولت و حتی به دستور دولت ایجاد میشوند) (۲) برخی از نویسندگان و خبرنگاران بین الملل را نیز در استخدام خود دارند. به عنوان مثال دو تن از کسانی که برای تحقیق و جمع آوری اطلاعات در افغانستان توسط "فرلانگ" استخدام شده بودند "رابرت پلتون یانگ" نویسنده و "ایسون جوردن" خبرنگار سابق سی-ان-ان بودند. ظاهراً "یانگ" و "جوردن" نیز در نتیجه اختلافات مالی و شخصی که با "فرلانگ" پیدا کرده بودند، در افشای سازمان جاسوسی مخفی "فرلانگ" و سوءاستفاده های مالی او دست داشتند.

"ایسون جوردن" در فوریه ۲۰۰۵ در یک کنفرانس مطبوعاتی در سوئیس در رابطه با خبرنگاران خارجی که در عراق کشته و یا ناپدید شده اند اعلام کرد که ارتش آمریکا آگاهانه خبرنگاران خارجی را هدف قرار میدهد. او پس از این کنفرانس مجبور به استعفاء از سی-ان-ان شد و درظاهر مورد غضب ارتش آمریکا قرار گرفت. اما ناگهان با حقوق هنگفتی برای تحقیقات اجتماعی-سیاسی- فرهنگی در جامعه افغانستان و عراق و پاکستان به استخدام پنتاگون درآمد. آنچه که مسلم است، دولت آمریکا شبکه گسترده ای از تشکیلات جاسوسی و تروریستی را برای پیشبرد منافع اقتصادی

سازمانهای جاسوسی و جوخه های

اعدام و ترور مخفی!

(چهره واقعی "دمکراسی" آمریکایی)

کرده و دولت آمریکا از آنها بی خبر بوده، اما قرائن بسیاری دلالت بر این واقعیت دارند که جاسوسی ها و جنایات "مایکل فرلانگ" که تمام در جهت منافع طبقه حاکمه آمریکا قرار داشته با اطلاع کامل دولت و ارتش این کشور انجام میشدند. در واقع نه تنها دولت آمریکا از کارهای "مایکل فرلانگ" بی اطلاع نبوده، بلکه خود دولت آمریکا "مایکل فرلانگ" را مأمور تشکیل یک سازمان جاسوسی و تروریستی مخفی کرده که کارهایی را که طبق قوانین بین الملل غیرقانونی هستند، برای دولت آمریکا انجام دهد. سازمان جاسوسی خصوصی ائی که با گروه های تروریستی بین المللی و جوخه های مرگ و همبندگروه های مسیونر مذهبی و روزنامه نگاران و خبرنگاران و محققین مختلفی که در خدمت آنها قرار دارند در ارتباط بوده است.

نقش روزنامه نیویورک تایمز

قرائن نشان می دهد که آنچه که در شماره ۱۴ مارس روزنامه "نیویورک تایمز" در رابطه با سازمان جاسوسی خصوصی "مایکل فرلانگ" منتشر شد و در ظاهر گزارش افشاگرانه ای بود که بوسیله "دکستر فیلکینز" و "مارک مارتی" تهیه شده بود، در واقع اطلاعیه رسمی بخشی از دولت آمریکا بوده که ترجیح داده شده (برای به حداقل رساندن ضرباتی که این رسوایی به منافع امپریالیسم آمریکا در افغانستان و پاکستان و ... وارد خواهد ساخت) در قالب یک گزارش افشاگرانه از کشفیات دو روزنامه نگار منتشر شود. درواقع بخشی از خود هیئت حاکمه آمریکا قصد افشای ماجرای "مایکل فرلانگ" را داشته اما بنا بر دلایلی از نشریه "نیویورک تایمز" برای انجام این کار استفاده شده است. به این ترتیب دولت آمریکا می تواند وانمود کند که نه تنها هیچ اطلاعاتی از عملیات جاسوسی و تروریستی چنین سازمانهایی نداشته، بلکه با این نوع فعالیتها جنایتکارانه مخالف نیز هست و خود نیز هیچگاه در انجام کارهای خلاف قوانین بین الملل دست نداشته است. **چنین افشاگرهای آگاهانه ای همچنین به دولت آمریکا امکان می دهد تا جنایات بزرگتر و هولناک تر خود را در کشورهای عراق و افغانستان و پاکستان (و دیگر کشورهای دنیا) از دید مردم مخفی نگه داشته و به خیال خود توجه مردم را از جنایات بزرگتر سازمان های جاسوسی**

اخیراً مقامات دولت و ارتش آمریکا در چهارچوب اختلافات و رقابتهای جناح های درونی طبقه حاکمه در این کشور از وجود برخی تشکیلات جاسوسی در این کشور پرده برداشتند که کارشان ربودن و ترور مخالفین دولت آمریکا در کشورهایمانند افغانستان و پاکستان و عراق بوده است. این افشاگرها که با درج گزارشی به قلم "دکستر فیلکینز" و "مارک مارتی" در شماره ۱۴ ماه مارس روزنامه "نیویورک تایمز" شروع شدند صرفنظر از انگیزه های واقعی که پشت آنها قرار دارد، پرده از عملیات مخفی و جنایتکارانه ای برداشتند که توسط شبکه جاسوسی زیرزمینی بزرگی در کشورهای مختلف انجام شده و همچنان ادامه دارند. در گزارش مذکور از قول چند مقام عالیرتبه دولت و ارتش آمریکا گفته شد که "مایکل فرلانگ" افسر بازنشسته نیروی هوایی و کارمند عالیرتبه فعلی پنتاگون، تحت پوشش برنامه های تحقیقی و فرهنگی- اجتماعی و با استفاده از امکانات مالی و اطلاعاتی پنتاگون به استخدام جاسوسها و تروریست های حرفه ای و سازماندهی عملیات غیرقانونی و تروریستی در کشورهای عراق و افغانستان و پاکستان می پرداخته است.

ظاهراً وظایف سازمان جاسوسی و تروریستی متعلق به "مایکل فرلانگ" این بوده که آن دسته از شهروندان عراقی و افغانی را که در مقابل اشغال کشورشان مقاومت کرده و با اشغالگران مبارزه میکرده اند را شناسایی کرده و برای شکار و قتل آنها به نیروهای نظامی آمریکا کمک کند. گفته میشود که او بیش از ۲۲ میلیون دلار بودجه دولتی ای را که قرار بوده صرف تحقیقات آکادمیک فرهنگی و اجتماعی شود، را با استفاده از مدارک جعلی به شرکتها تروریستی مانند "بلک واتر" پرداخته که جاسوسها و تروریست های حرفه ای خود را -که عموماً مأمورین سابق سی-ای-ا و افسران سابق ارتش آمریکا هستند- در اختیار او میگذاشتند. با اینکه اطلاعات قابل توجهی در رابطه با فعالیتها "مایکل فرلانگ" منتشر شده، اما هنوز واقعیات بسیاری از مردم پنهان نگه داشته شده اند. به عنوان مثال علیرغم اینکه وانمود میشود که روزنامه "نیویورک تایمز" ماجرای سازمان جاسوسی "مایکل فرلانگ" را کشف

خود در سراسر جهان اداره میکند و در کشورهای مثل عراق و افغانستان و پاکستان نیز جوخه های ترور و اعدامی را در اختیار دارد که کارشان نابود کردن همه کسانی است که در مقابل اشغال کشورشان توسط ارتش آمریکا مقاومت میکنند. آنچه تاکنون روشن نشده است این واقعیت است که این موسسات در مورد چه کسانی جاسوسی کرده اند و تاکنون چه عملیاتی انجام داده اند؟ و مسئولیت کدامیک از هزاران ترور و آدم ربایی که در عراق و افغانستان و پاکستان انجام شده به عهده این موسسات میباشد؟ اما اکثراً میدانند که اینگونه سازمانهای جاسوسی و تروریستی وابسته به دولت آمریکا از ۱۱ سپتامبر به بعد هرچه بیشتر رشد کرده اند. ناگفته نماند که نظراتی در رابطه با منشأ واقعه ۱۱ سپتامبر و نقش سازمان جاسوسی آمریکا در وجود آمدن آن وجود دارد که تاکنون فاکتهایی در تأیید آن انتشار یافته اما این مسئله خود از جمله اسراری است که شاید هیچگاه کاملاً فاش نشود.

ادامه کار شبکه های جاسوسی و ترور مخفی، علیرغم افشای آنان و اعلام رسمی تعطیل شدن آنها

پس از افشای سازمان جاسوسی "مایکل فرلانگ" مقامات دولت و ارتش آمریکا و برخی از روزنامه های رسمی ادعا کردند که تشکیلات جاسوسی "مایکل فرلانگ" از یک سال قبل از افشای آن تعطیل شده بوده و هیچگونه فعالیتی نداشته است. در این رابطه در مطلبی در شماره ۱۹ مارچ روزنامه "واشنگتن پست" نیز اعلام شد که در حال حاضر هیچ نوع تشکیلات جاسوسی و تروریستی مشابه آنچه که "مایکل فرلانگ" ایجاد کرده وجود خارجی ندارد. اما دروغ بودن این ادعا (بخصوص با چند برابر شدن عملیات تروریستی ارتش آمریکا در افغانستان و پاکستان در یک سال گذشته) آنقدر واضح است که دولت آمریکا نمیتواند بیش از این وجود شبکه وسیع تشکیلات جاسوسی و تروریستی وابسته به خود را پنهان نگه دارد. دولت آمریکا نمیتواند این واقعیت را کتمان کند که افرادی مانند "مایکل فرلانگ" هیچگاه بدون اجازه و امکانات دولتی قادر به ایجاد شبکه های جاسوسی و تروریستی نخواهند بود.

بر اساس گزارشات رسمی، عملیات تروریستی و جاسوسی که به دستور "فرلانگ" انجام میشده پس از تابستان ۲۰۰۹ که ژنرال "استنلی مک کریستال" به عنوان فرمانده نیروهای ناتو و ارتش آمریکا مستقر در افغانستان کارش را شروع کرد، هرچه بیشتر گسترش یافته است. "استنلی مک کریستال" پیش از آن فرمانده "نیروهای مخصوص" ارتش آمریکا در عراق بود. این واحد ویژه ارتش آمریکا عملیات تروریستی زیادی را در عراق هدایت کرد. بخصوص در سالهای ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ که مقاومت و مبارزات مردم عراق با نیروهای اشغالگر به اوج خود رسیده بود، صدها نفر از آنان توسط این نیروی ویژه ارتش آمریکا شناسایی شده و به قتل رسیدند. آنچه که در این رابطه فاش

"ایسون جوردن" در فوریه ۲۰۰۵ در یک کنفرانس مطبوعاتی در سوئیس در رابطه با خبرنگاران خارجی که در عراق کشته و یا ناپدید شده اند اعلام کرد ارتش آمریکا آگاهانه خبرنگاران خارجی را هدف قرار میدهد. او پس از این کنفرانس مجبوره استعفاء از سی-ان-ان شد و در ظاهر مورد غضب ارتش آمریکا قرار گرفت. اما ناگهان با حقوق هنگفتی برای تحقیقات اجتماعی-سیاسی- فرهنگی در افغانستان و عراق و پاکستان به استخدام پنتاگون درآمد. آنچه که مسلم است، دولت آمریکا شبکه گسترده ای از تشکیلات جاسوسی و تروریستی را برای پیشبرد منافع اقتصادی خود در سراسر جهان اداره میکند و در کشورهای مثل عراق و افغانستان و پاکستان نیز جوخه های ترور دارد که کارشان نابود کردن همه کسانی است که در مقابل اشغال کشورشان توسط ارتش آمریکا مقاومت می کنند.

شده نشاندهنده ابعاد وسیع اینگونه عملیات غیرقانونی و تبهکارانه ارتش آمریکا، و نشاندهنده این واقعیت که این تبهکاران حتی امروز که جنایاتشان نیز فاش شده مجبور به پاسخگویی به هیچ نهاد قانونی نیستند. زیرا که تمام این جنایات را به دستور دولت آمریکا این نماینده طبقه سرمایه دار حاکم بر کشور انجام داده اند. اگر به اظهارات مقامات دولت آمریکا رجوع کنیم، می بینیم که عملیات جاسوسی و تروریستی دولت آمریکا به عراق و افغانستان و پاکستان محدود نمیشود. به عنوان مثال "دنيس بلر" (رئیس سازمان اطلاعات و امنیت دولت ایوباما) اخیراً اعلام کرد که دولت آمریکا حق دارد که آن دسته از مخالفین آمریکا را که خطری برای امنیت آمریکا محسوب میشوند، در هر جای دنیا از بین ببرد. معنی این حرف این است که تروریستهایی که در استخدام دولت آمریکا قرار دارند میتوانند هر کسی را که سازمان اطلاعات این کشور خطری علیه آمریکا میدانند شکار کنند و بدون حق داشتن وکیل و دادگاه و محاکمه، از بین ببرند.

علیرغم تکذیب ها روزنامه "واشنگتن پست" و اشاعه این ادعا که در حال حاضر هیچ نوع تشکیلات جاسوسی و تروریستی مشابه آنچه که "مایکل فرلانگ" ایجاد کرده وجود خارجی ندارد، روزنامه "نیویورک تایمز" با ادعای مضحک رسانه ای "مردمی" در شماره ۱۵ ماه مه خود در مطلبی به قلم "مارک مارتی" اعلام کرد که ارتش آمریکا هنوز بطور مخفیانه از سازمانهای جاسوسی خصوصی بخصوص در افغانستان و پاکستان استفاده میکند. در این روزنامه گفته شد که علیرغم اینکه دولت آمریکا ادعا کرده است که سازمان جاسوسی متعلق به "مایکل فرلانگ" تعطیل شده، و با اینکه بر اساس قانونی که سنای آمریکا در زمان ریاست جمهوری "ریگان" به تصویب رساند ارتش آمریکا حق ندارد با سازمانهای جاسوسی خصوصی همکاری کند، تشکیلات "مایکل فرلانگ" هنوز مورد استفاده ارتش آمریکا قرار میگیرد و بطور روزانه گزارشاتی را از افغانستان و

پاکستان به ارتش آمریکا میدهد. و درحالیکه بر اساس قوانین بین المللی، ارتش آمریکا حق انجام عملیات نظامی در پاکستان ندارد، اما عملیات اخیر آمریکا در پاکستان نیز با استفاده از گزارشات این سازمان جاسوسی انجام شده است. آنچه که مسلم است، افشاگری در رابطه با سازمان جاسوسی "مایکل فرلانگ" در نتیجه اختلافات داخلی سی-ان-ان و بخشی از ارتش آمریکا بر سر اینکه کدامیک از آنها حق انجام چنین عملیات غیرقانونی جاسوسی و تروریستی را دارند، رخ داد. و در چهارچوب این اختلافات داخلی بود که مقام عالیترتبه سی-ان-ان مستقر در افغانستان در شکایتی به وزارت دفاع آمریکا عملیات "مایکل فرلانگ" را مزاحم کار خود دانسته و پس از آن نیز افشاگری هایی در رابطه با فعالیتهای جاسوسی و تروریستی تشکیلات "مایکل فرلانگ" انجام شد.

"مایکل فرلانگ" ۲۵ سال در ارتش آمریکا خدمت کرده و شرکتهای شبه نظامی خصوصی او نیز مدت ۸ سال به شکل قراردادی در پروژه های دفاعی برای ارتش آمریکا کار کرده اند. یکی دیگر از پروژه هایی که انجامش به عهده "مایکل فرلانگ" بوده، ایجاد شبکه های رادیو و تلویزیونی (که در ظاهر "مستقل" هستند اما پشت پرده توسط دولت آمریکا اداره میشوند) در کشورهای مانند بوسنی و کوسوو و عراق بوده است. ظاهراً فعالیتهای جدید "مایکل فرلانگ" در تشکیلات جاسوسی خصوصی اش از زمان مداخلات نظامی آمریکا در بالکان شروع شد. او در آن زمان مسئول یکی از اسرار آمیزترین عملیات ارتش آمریکا به نام "نیروهای مشترک عملیات روانی (JPSE)" در بوسنی و مسئول ایجاد شبکه ای از رسانه های مختلف تبلیغاتی در یوگسلاوی سابق بود. بعد از بازنشستگی و خروج "مایکل فرلانگ" از ارتش، نامبرده در سازمانهای جاسوسی مختلف به کار مشغول شد. در عراق به عنوان کارمند یکی از این سازمانهای جاسوسی وظیفه اش ایجاد و راه اندازی "شبکه رسانه های عراقی" بود. این شبکه با پول و امکانات دولت آمریکا ایجاد شده و شامل "رادیو عراق" (العراقیه رادیو) و تلویزیون عراق است. یکی از وظایف روزمره "مایکل فرلانگ" در عراق نظارت بر تهیه فیلم های داستانی تبلیغاتی به نفع آمریکا و پخش اخبار ساختگی آمریکایی برای کانالهای رادیو و تلویزیون عراق بود.

در سال ۲۰۰۵ "مایکل فرلانگ" در مقام مدیریت "نیروهای مشترک عملیات روانی (JPSE)" که مقامی غیرنظامی اما هم طراز با ژنرال یک ستاره ارتش است، به پنتاگون بازگشت. در ۲۰۰۸ "مایکل فرلانگ" مسئول یکی از ادارات وابسته به سی-ان-ان بود که کارش استخدام مأمورین سابق سی-ان-ان و نیروهای سابق ارتش بود که به جمع آوری اطلاعات در رابطه با افراد و نیروهای مخالف آمریکا در کشورهای مختلف می پرداختند. گفته میشود که او همیشه در مجامع خصوصی هیئت حاکمه آمریکا در رابطه با عملیاتی که با استفاده از کارهای اطلاعاتی او در افغانستان و پاکستان و عراق انجام

شده و به کشته شدن دشمنان دولت آمریکا منجر شده، افتخار میکرده است.

علیرغم اینکه نقش "مایکل فرلانگ" در عملیات غیرقانونی جاسوسی و ترور در کشورهای افغانستان و پاکستان و عراق توسط دولت آمریکا تأیید شده، اما او مانند سابق در پنتاگون و دیگر سازمانهای دولتی آمریکا مشغول به کار است و همین امر هم نشان می دهد که فعالیتهايش همیشه با اطلاع کامل مقامات دولتی و به دستور پنتاگون انجام ميشده است.

اخيراً "جورج مورل" مسئول روابط عمومی پنتاگون اعلام کرد که "در حال حاضر که تحقیقات در رابطه با فعاليتهاي غیرقانونی احتمالی در جریان است، آقای فرلانگ در مسئوليتهاي خود در پنتاگون و نیروی هوایی باقی خواهد ماند."

واقعیات موجود و حتی گزارشات رسمی دولت آمریکا بار دیگر نشان میدهند که پشت نقاب عوام فریبانه "دمکراسی" که دولت آمریکا به چهره زده، تشکیلات جنایتکارانه مخفی ای وجود دارند و دست به اعمالی می زنند که که نه مردم از آنها اطلاع دارند و نه به اصطلاح نمایندگان این مردم. نهادی در حد یک دولت که دارای نیروی نظامی قدرتمند بوده و در اقصی نقاط جهان در جهت حفظ منافع طبقه سرمایه دار حاکم عمل میکند و به هر گونه ترور و جنایتی دست میزند، این است چهره واقعی "دمکراسی" امپریالیستی.

زیرنویس:

(۱) ایران کنتررا: کنگره آمریکا در زمان ریاست جمهوری "ریگان" کمک به نیروهای های "کنتررا" که با دولت ساندنیست نیکاراگوئه

می جنگیدند را ممنوع و غیرقانونی اعلام کرد. اما "اولیور نورث" یکی از مقامات "شورای امنیت ملی" آمریکا بطور مخفیانه (درواقع به دور از چشم مردم آمریکا اما با اطلاع و با دستور دولت آمریکا) به تروریست های "کنتررا" کمک مالی و نظامی میداد. بعد ها روشن شد که پولهایی که "نورث" به کنترراها میداده و یا برای خرید اسلحه برای آنها مورد استفاده قرار می گرفته، از طریق یک معامله غیرقانونی دیگر (یعنی فروش مخفیانه اسلحه های آمریکایی به ایران در زمان جنگ ایران و عراق) بدست می آمده است.

(۲) "مایکل فرلانگ" در مصاحبه ای در ۱۸ مارچ ۲۰۱۰ گفت که عملیات و مأموریتهایی که او انجام داده همیشه به دستور فرماندهان او در ارتش آمریکا بوده است.

مریم

گزارشی از برگزاری نمایشگاه عکس و آکسیون ۱۸ تیر در لندن!

امروز ۱۸ تیر ۱۳۸۹، در یازدهمین سالگرد سرکوب خونین جنبش دانشجویی-مردمی سال ۱۳۷۸ و در پشتیبانی از مبارزات انقلابی مردم تحت ستم ما برای سرنگونی رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی، یک آکسیون اعتراضی به همراه نمایشگاه عکس در میدان "ترافلگار اسکوئر" لندن برگزار شد. در این حرکت افشاگرانه، نمایشگاهی از عکسهای مربوط به مبارزات انقلابی یکساله اخیر مردم ما و جنایات رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی بر پاشد که مورد استقبال چشمگیر عابری و مردمی قرار گرفت که برای بازدید از این منطقه پر رفت و آمد و شلوغ لندن به میدان "ترافلگار اسکوئر" آمده بودند. در جریان برگزاری این نمایشگاه رفقا مرتبا با توضیحاتی در مورد وضعیت ایران و جنبش انقلابی مردم به افشاگری بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی پرداخته و به سوالات بازدید کنندگان در مورد عکسها و وضعیت جاری در ایران پاسخ دادند. صدها نسخه از یک اطلاعیه به زبان انگلیسی نیز در میان بازدید کنندگان از این نمایشگاه پخش شد که در آن به گوشه هایی از مبارزات انقلابی کارگران، دانشجویان، زنان، جوانان و خلقهای تحت ستم ایران اشاره شده و بر ضرورت پشتیبانی افکار عمومی از خواست عادلانه مردم برای سرنگونی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و تمام دار و دسته های جنایتکار درون آن تأکید شده بود. علاوه بر عکسهای افشاگرانه، بنرهای بزرگی با شعار نابود باد رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی، و اسنادتصویری حاوی ۲۰ سال جنایت جمهوری اسلامی در هر دو دوران زمامداری به اصطلاح اصلاح طلبان و محافظه کاران در محل آکسیون وجود داشت که توجه عابری را به خود جلب می کرد. بسیاری از بازدید کنندگان پس از گوش کردن به افشاگریهای رفقا و دیدن عکسها، همبستگی خود از مبارزات جاری مردم ایران و اهداف دمکراتیک آن را اعلام می کردند.

یکی از نکات این حرکت اعتراضی، تجمع تعدادی از فعالین جنبش اصلاح طلبان حکومتی موسوم به سبزها بود که ساعتی پس از شروع این حرکت با تعدادی پرچمهای سبز رنگ در حدود ۵۰ متر دورتر از محل این نمایشگاه مستقر شدند. آنها بنرها و پلاکاردهایی را در محل به نمایش گذارده بودند که حاوی شعارهایی در مورد "دروغگو" بودن احمدی نژاد و درخواست "حمایت از جنبش سبز ایران" بود. ولی جمعیت در تمام مدت حرکت در محل برقراری نمایشگاه عکس نیروهایی حضور داشتند که خواهان سرنگونی کلیت رژیم جمهوری اسلامی بودند. بازدیدکنندگان افرادی از ملیت های مختلف بودند که در میان آنها چند جوان مسلمان هم قرار داشتند. در جریان این حرکت، خانمی که سوار بر ویلچر بود و با دقت عکسها و شعارها را نگاه می کرد با تمسخر "سبزها" مطرح کرد "بهرتر است این عکسهای افشاگرانه و جنایات سران جمهوری اسلامی را نشان آن دسته هم بدهید که دارند از موسوی دفاع می کنند!" این اظهار نظر نمونه ای از سطح بالای آگاهی بازدید کنندگان از نمایشگاه در ارتباط با اوضاع جاری در ایران را نشان می داد. یک نوجوان مسلمان عرب نیز پس از دیدن عکسها اظهار داشت "من یک مسلمان هستم ولی با سنگسار و اعدام و تبعیض بر علیه زنان مخالفم!" او معتقد بود که: "سران رژیم اسلامی ایران دارند از مذهب و اسلام به عنوان یک بهانه و دستاویز برای سرکوب کل جامعه استفاده می کنند و این جنایات را انجام می دهند!" که رفقا توضیحات لازم در رابطه با ماهیت جمهوری اسلامی و نقش اسلام در توجیه جنایات این دیکتاتوری ددمنش در اختیار وی قرار دادند.

آکسیون ۱۸ تیر لندن که از ساعت ۵ تا ۸ بعداز ظهر ادامه یافت به حیث استقبال وسیع مردم از آن و افشاگریهای رفقا بر علیه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی بسیار موفقیت آمیز بود. این حرکت با توافق و سازماندهی مشترک جمعی از نیروهای سرنگونی طلب مبارز انجام گرفت. فعالین چریکهای فدایی خلق و سازمان دمکراتیک ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان با یک فراخوان مشترک و با شعار "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد" از سازماندهندگان این حرکت موفق مبارزاتی بودند.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن

۱۸ تیر ۱۳۸۹

گزارشی از تظاهرات ضد امپریالیستی مردم کانادا در روز جمعه ۲۵ جون ۲۰۱۰

در پارک "الن گاردن" تورتو!

معلوم شد که پلیس فرد کر و لالی را دستگیر کرده و او را که به دلیل وضعیتش متوجه موقعیت نشده بود، در پیاده رو زیر مشت و لگد گرفته بودند. پس از مداخله تظاهرکنندگان، پلیس متوجه اشتباه احمقانه و وحشیانه خود شد و آن فرد را رها کرد. تظاهرکنندگان با خشم و درعین حال با مسخره کردن حماقت پلیس، می‌گفتند "انگار که تروریستی خیالی را دستگیر کرده اند."

در طول مسیر راهپیمایی، پلیس ویژه با سگ های تعلیم دیده اشان در همه خیابان های باریک و کوچه های منتهی به خیابان های اصلی دیده میشدند. تظاهرکنندگان در هر تقاطعی که پلیس ضد شورش و پلیس های مسلح سوار بر اسب را میدیدند شعار میدادند "این حیوانات را از روی اسب ها پیاده کنید." (Get these animals off the horses)

پلیس حافظ منافع سرمایه داران غارتگر جهت سرکوب تظاهرات جی-۲۰ از قبل، نیروهای خود را آماده کرده بود. بطور مثال پلیس یک نوع دستگاه های تولید صدای آزار دهنده خریداری کرده بود که گفته میشد صدای آن دستگاه ها میتواند موجب کر شدن تظاهرکنندگان شود. البته خود افراد پلیس گوشی های مخصوصی به گوش داشتند تا آسبیبی به خودشان نرسد.

از روز پنجشنبه مرکز شهر تورتو تقریباً خالی از سکنه به نظر میرسید و پلیس موفق شده بود تا حدی بخشی از مردم را از تظاهرات دور نگه دارد. با این همه، تعداد زیادی از مردم به خیابان ها آمدند و در تظاهرات و راهپیمایی بر ضد نظام سرمایه داری شرکت کردند. در تظاهرات روز جمعه در "الن گاردن" اولین مقاومت های مردم در مقابل پلیس دیده شد. زن و مرد جوانی که قصد ورود به پارک "الن گاردن" را داشتند توسط پلیس متوقف شدند. اما آن ها به پلیس اجازه ندادند که کوله پشتی هایشان را بازرسی کند. مردم به محض این که متوجه واقعه شدند، به سمت آن ها رفته و فریاد میزدند "بگذارید بروند" (Let them go). پلیس که تجمع خشمگین تظاهرکنندگان را دید مجبور شد که از بازرسی آن دو نفر خودداری کند. آن ها پیروزمندانه به داخل پارک آمدند. پس از این واقعه، تصمیم گرفته شد که همه در حاشیه های پارک تجمع کنند تا اجازه ندهند که پلیس مزاحم کسانی شود که از خیابان های کنار پارک قصد پیوستن به تظاهرات را دارند.

دولت انتاریو که میدانست به دلیل برگزاری این نشست با اعتراضات بزرگی مواجه خواهد شد، جهت مقابله با تظاهرات مردم تدارکات بزرگی دیده بود و از جمله قوانینی را به تصویب رسانده بود که اختیارات زیادی به پلیس می داد. دولت انتاریو با درس گیری از تجربه دولت فدرال کانادا که در سال ۲۰۰۱ پیش از شروع "نشست سران کشورهای قاره آمریکا" در شهر کبک، برای آزاد گذاشتن پلیس در سرکوب تظاهرکنندگان قانونی را تصویب کرده بود که دست پلیس را در سرکوب مردم باز می گذاشت، همین راه را در پیش گرفت. در سال ۲۰۰۱ قانون دولت فدرال به پلیس اجازه می داد که آزادی بیان را از مردم سلب کرده بخشی از شهر را محصور کند و مقرراتی شبیه به حکومت نظامی پیاده کرده و آزادی رفت و آمد در شهر را محدود نماید و حتی تظاهرکنندگان را به جرم شکستن مقررات عبور و مرور دستگیر و زندانی کند. حال دولت انتاریو نیز قانون موقت مشابهی را تنها برای روزهای نشست تصویب کرده بود. طبق این قانون پلیس میتواند هر کسی را که در ۵ متری حصار های محل نشست قرار دارد بازرسی بدنی کند و هر کسی را هم که به پلیس اجازه بازرسی بدنی ندهد و یا از ارائه کارت شناسایی خودداری کند، دستگیر کند. در صورتی که سلب آزادی بیان و آزادی تردد افراد در شهر و یا بازرسی بدنی افراد در ملاً عام طبق قانون اساسی کانادا ممنوع است. وکلای آگاه و آزادیخواه تورتو علیه تصویب قانون جدید و موقتی که در تضاد با قانون اساسی است اعتراض کردند و آن را مخالف با قانون اساسی و حقوق دموکراتیک مردم اعلام کردند. تصویب این

از روز چهارشنبه ۲۲ تا ۲۷ جون نشست رؤسای جمهور و نخست وزیران ثروتمندترین کشورهای جهان که به نام نشست "جی-۸" و "جی-۲۰" معروف شده است، در استان انتاریو (کانادا) برگزار شد. رهبران قدرتمند ترین کشورهای سرمایه داری در این نشست گرد هم آمده بودند تا بحران جاری سرمایه داری جهانی را بررسی کرده و راه نجاتی برای سرمایه داران زالو صفت پیدا کنند. راه حل هائی که تجربه نشان داده هدفی جز سرشکن کردن هر چه بیشتر بار بحران های نظام بر دوش کارگران و توده های ستمدیده را دنبال نمی کند. به همین دلیل هم تظاهرات متعددی توسط نیروهای چپ و دیگر فعالین اجتماعی در اعتراض به هر آن چه که این نشست ها معرف آن هستند، فراخوان داده شده بود.

یکی از این تجمعات در روز جمعه ۲۵ جون از پارک "الن گاردن" در مرکز شهر تورتو شروع شد. از ساعت ۱ بعد از ظهر مردم معترض شروع به تجمع در این پارک نمودند. تمام مرکز شهر تورتو از چندین روز قبل به شکل یک شهر محاصره شده نظامی درآمد. به عنوان مثال پلیس ۷۷ دوربین مدار بسته برای شناسایی تظاهرکنندگان در خیابان های مرکز شهر کار گذاشته بود. با این تاکتیک، هر کس برای رسیدن به پارک "الن گاردن" باید از زیر آن ها رد میشد. هلیکوپتر های پلیس نیز مدام بالای سر تظاهرکنندگان می چرخیدند.

انتخاب پارک "الن گاردن" جهت اعتراض به نظام سرمایه داری حاکم خود پر معنا بود. از این جهت که این پارک محل زندگی و تجمع فقرا، بی خانمان ها و دیگر قربانیان فقر و فلاکت و بدبختی ناشی از سلطه طبقه سرمایه دار است. در نتیجه، انتخاب این محل برای اعتراض به شرایط اسفباری که سرمایه داری انحصاری جهانی برای کارگران و زحمتکشان جهان ایجاد کرده بسیار پر مسما بود.

هرچند که پلیس برای "تمیز" کردن قیافه شهر در روزهای نشست رهبران سرمایه داری جهانی، گدا ها و بی خانمان ها را موقتا از سطح خیابان ها جمع کرده بود، اما از آن جا که "الن گاردن" چندین کیلومتر از محل نشست دور است و جلوی چشم رهبران مزبور قرار نداشت، ساکنین فقیر این پارک از گزند اذیت و آزار های پلیس به دور ماندند. آن ها در این پارک (که خانه اشان محسوب میشود) حضور داشتند و مردم برای اعتراض به قدرت های امپریالیستی که این زندگی رقت انگیز را برای این انسان ها ایجاد کرده اند، با توجه به این واقعیت در آن جا جمع شدند.

حدود ساعت ۳ بعد از ظهر، مارش تظاهرکنندگان در خیابان های شهر آغاز شد. مردم در حین راه پیمایی در شهر با صدها پلیسی مواجه شدند که برای کنترل تظاهرات ضد امپریالیستی مردم بسیج شده بودند. هزاران مأمور مخفی پلیس نیز با لباس شخصی در خیابان ها پرسه می زدند که برخی از آن ها از روی لباسهایشان و مدل موهایشان قابل تشخیص بودند. و تظاهرکنندگان با شناخت شان آن ها را به هم نشان می دادند. امری که موجب خنده مردم شده بود.

در همان اوایل تظاهرات، ماجرای دیگری نیز اتفاق افتاد که عمق حماقت و در عین حال خسونت حیوانی پلیس مدافع سرمایه داری را به نمایش گذارد. هنوز نیم ساعتی از تظاهرات نگذشته و تظاهرکنندگان به خیابان "یانگ" نرسیده بودند که که تعدادی از تظاهرکنندگان متوجه شدند که پلیس فردی را در پیاده رو زیر مشت و لگد گرفته است و به همین دلیل هم جمعیت فریاد می زد "رهایش کنید. آزادش کنید...".

خیلی ها اصلاً چیزی نمی دیدند و نمی دانستند که پلیس دارد با فردی که دستگیر شده چه می کند. اما خیلی زود روشن شد که صحنه بسیار دلخراشی در حال وقوع است. برخی از تظاهرکنندگان که شاهد ماجرا بودند با تمام قوا فریاد میزدند و برای کمک کردن به آن فرد به سمت پیاده روی محل حادثه می رفتند. پس از مدتی

که چندین نفر از جوانان مبارزی که به این تظاهرات آمده بودند در رابطه با چریکهای فدایی خلق ایران سوال میکردند. ما ضمن توضیح مواضع سازمان، تلاش کردیم که با تشریح نقش امپریالیست ها در حمایت از رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی، در این رابطه نیز به افشاکری بپردازیم. این واقعیت به شرکت فعالین چریکهای فدایی خلق ایران- تورتو در این تظاهرات بار ویژه ای بخشید.

تظاهرات روز جمعه ظاهراً بدون درگیری و دستگیری تمام شد. اما روز بعد با خبر دستگیری برخی از تظاهرکنندگان در نیمه های شب گذشته مواجه شدیم. پلیس در نیمه های شب به خانه های برخی از تظاهرکنندگان (فعالین اجتماعی مشهور در محله ها) حمله کرده و آن ها را از رختخواب بیرون کشیده و به زندان برده بودند. انتشار خبر این نوع دستگیری ها خشم مردم تورتو را برانگیخت و موجب شد که تعداد زیادی از مردم غیرفعال سیاسی قصد شرکت در تظاهرات روز بعد را بکنند. در واقع عملکرد پلیس و ترنندهای موزیانه اش برای "تروریست و اغتشاشگر" معرفی کردن تظاهرکنندگان به ضد خودشان عمل کرد. رفتار سرکوبگرانه پلیس منجر به ایجاد و رشد اتحاد در جامعه برعلیه خشونت پلیس شد.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران- تورتو

شنبه ۲۶ جون ۲۰۱۰

قانون مدت ها مخفی نگه داشته شد و در روز پنجشنبه (شب قبل از تظاهرات) علنی شد.

هر بار که پلیس قصد بازرسی کیف تظاهرکنندگان را کرد، تظاهرکنندگان مقاومت می کردند و فریاد می زدند "طبق قانونی که شبانه تصویب کردید، می توانید کسانی را که در ۵ متری منطقه محصور شده قرار دارند در ملا عام بازرسی بدنی کنید. اما فردا خواهید دید که اجازه این کار را هم به شما نخواهیم داد. ما از حقوق دمکراتیک خودمان عقب نشینی نخواهیم کرد." وکلای آگاه و آزادیخواه تورتو از روز قبل که این قانون علنی شد بر علیه این قانون و حتی شیوه تصویب آن (که شبانه و با شیوه ای کاملاً غیر دمکراتیک بود) اعتراض کردند و از مردم خواستند که در مقابل این گونه تهاجمات دولت به حقوق و آزادی های دمکراتیک خود مقاومت و مبارزه کنند.

تظاهرات متحدانه این روز جلوه ای از خشم و نفرت توده ها نسبت به نظام سرمایه داری و گردانندگان آن را به نمایش گذارد. فعالین چریکهای فدایی خلق ایران- تورتو در این تظاهرات فعالانه شرکت داشتند و با بنر و شعارهای انقلابی خود ماهیت ضد سرمایه داری این تظاهرات را انعکاس می دادند. آن ها و دیگر رفقای چپ ایرانی در حاشیه شمالی پارک جمع شده و به سر دادن شعارهایی مانند "مرگ بر سرمایه داری، زنده باد سوسیالیسم" و یا "ما چه می خواهیم؟ سوسیالیسم می خواهیم" پرداختند. پرچم های سرخ چریکهای فدایی خلق و دیگر نیروهای چپ ایرانی مورد توجه جوانان انقلابی قرار گرفته بود و برخی از آن ها با شور و شوق در دادن شعارها با ما همراهی میکردند. جالب است

دستاوردها و کاستی های جنبش از صفحه ۱۹

میان کارگران و زحمتکشان ایران ندارد، بر عکس آن ها از این رژیم تنفر عمیقی دارند و برای سرنگونی اش به پا خاسته اند. جمهوری اسلامی با سرکوب بی رحمانه توده ها بار دیگر نشان داد که این نظر که می گوید جمهوری اسلامی برای رای و اراده مردم ارزش قائل نیست واقعا درست می باشد. ثابت کرد که "تقلب" جز لاینفکی از سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامیست. و این هم بار اول نیست که در "انتخابات" این رژیم تقلب صورت می گیرد.

خیزش بزرگ مردم در یک سال گذشته که جوانان در آن نقش بزرگ و برجسته ای ایفا کردند، جوانانی که جسارت و فدا کاری های آن ها تحسین بر انگیز است، همان هائی که علیرغم خط و نشان کشیدن "ولی فقیه" خامنه ای مزدور و اخطارهای دیگر سران رژیم و به رغم دیدن وحشیگری های اوباشان رژیم در نبردهای خیابانی و در جنگ و گریز واقعا نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی را از نفس انداختند و برای مدتی تعدادی از خیابان ها را از سلطه مزدوران رژیم خارج کردند، دست آورد دیگر این خیزش آن است که بر گفتمان های پیشین، گفتمان هائی که تلاش می کردند مبارزات مردم را در چهار چوب تضادهای درونی جمهوری اسلامی محصور کنند مانند گفتمان "اصلاح طلبی" و گفتمان های قلابی که مدعی بودند جوانان "خوشبخت" امروز بر خلاف "نسل" پیشین به علت آن که "تحصیل کرده اند" از "شعار های" مرگ و سرنگونی یا نابودی، "دوری می جویند" و دیگر به دنبال "بر باد رفتن زندگی خود" نیستند، جوانانی که چندین نفر از آن ها صرفاً به دلیل دادن شعار هائی مانند "مرگ بر جمهوری اسلامی" و "مرگ بر خامنه ای" و "مرگ بر اصل ولایت فقیه" به دست مزدوران رژیم جان باختند و هزاران نفر از آن ها تا همین امروز در سیاه چال های رژیم مانند کهریزک و اوین همه گونه بلایی بر سر آن ها می آورند ولی آن ها به رغم تمام این وحشیگری ها بر خواست های رهایی بخش خود پای می فشارند خطر پر رنگی کشید. تاجزاده در نامه اخیرش گفت "هزاران نفر در سلول های انفرادی" زندانی هستند. خوب است بدانیم که شیرین عبادی کسی که مدعی دفاع از حقوق زندانیان است در سخنرانی اش در تبریز جهت کم رنگ کردن این واقعیت گفت تنها "هشتصد زندانی سیاسی" در ایران وجود دارند. این خیزش بار دیگر سترون بودن آن نظرانی را که مدعی هستند مبارزات "خود به خودی" توده ها با قیام "شهری" و "کوتاه مدت" و یا از طریق "نا فرمانی مدنی" می توانند در ایران به پیروزی به رسند را ثابت کرد، ثابت کرد که کارگران و زحمتکشان ایران برای آن که پیروز شوند، پیروزی به معنی کسب قدرت سیاسی به مثابه قدم اول، باید خود را برای یک مبارزه سخت و دراز مدت تحت یک رهبری انقلابی آماده کنند.

ضعف های جنبش کدامند؟

اگر به خواهیم به ترتیب اهمیت بر ضعف های جنبش انگشت بگذاریم و در مسیر بر طرف کردن آن ها قدم بر داریم می توان گفت بزرگترین کاستی این جنبش خود به خودی بودن این جنبش، به این معنی که خیزش کارگران و زحمتکشان ایران در سال گذشته فاقد یک رهبری انقلابی بود، می باشد. امری که خطر نفوذ دشمن طبقاتی (بورژوازی) در این جنبش مانند هر جنبش خود به خودی دیگری فزونی می بخشد. به همین علت هم شاهد تلاش اصلاح طلبان حکومتی جهت از نفوذ در آن بودیم. هر چند این جنبش در اثر رادیکالیته شدنش توانست از این نفوذ به کاهد، و سبب شد "اصلاح طلبان" حکومتی و غیر حکومتی بیش از پیش رسوا شوند، جریانانی که تلاش می کنند جمهوری اسلامی این "میراث خمینی" را از زیر ضرب مبارزات زحمتکشان ایران خارج کند. همچنین یکی دیگر از ضعف های این جنبش این بود که شعار سرنگون باد یا مرگ بر جمهوری اسلامی در ابعاد همه جنبش سر داده نشد و آن حد هم که گفته شود از انعکاس اش جلوگیری شد. فراگیر نشدن (سراسری نشدن) این جنبش ضعف دیگر آن می باشد. علت اصلی وجود همه این ضعفها دیکتاتوری خشونت باریست که در این سه دهه خصوصاً در دهه اول حیات نکبت زده اش با یک نسل کشی از کمونیستها و مبارزین، کارگران و زحمتکشان ایران را از داشتن تئوری انقلابی و رهبری انقلابی محروم کرد. شرط فائق آمدن بر این ضعفها، ایجاد تشکیلاتی از انقلابیون حرفه ای می باشد که با در دست داشتن تئوری انقلابی و اتخاذ نقشه ای انقلابی و با درس گرفتن از تجارب انقلابی به ویژه تجربه مبارزین دهه پنجاه به خصوص تجارب گران بهای چریک های فدایی خلق ایران به تواند جدایی میان پیش آهنگ و کارگران و زحمتکشان را از میان بر دارد. "برای اینکه پایدار به مانیم، رشد کنیم و سازمان سیاسی طبقه کارگر را بوجود آوریم، باید با توده خویش رابطه ای مستقیم و استوار به وجود آوریم" رفیق اندیشمند امیر پرویز پویان

واشنگتن

شهر اشغال شده

نوشته: استفانی وست بروک*

نمی توانم بگویم چقدر ناراحت کننده است وقتی که به عنوان یک مسافر وارد پایتخت کشورمان، شهر واشنگتن می شوم و هنگام پیاده شدن از مترو یکباره خود را در مقابل یک هواپیمای جنگنده اف ۳۵ می بینم.

مترو محلی ست که شما معمولا انتظار تبلیغات تلغن همراه و یا دیدنی های موزه ها را دارید، اما در متروی واشنگتن، این دومین متروی پر تردد کشور، تابلوهای بزرگ براق و تمام رنگی تبلیغات برای گرانترین و مرغبارترین سیستمهای تسلیحاتی تا کنون تولید شده را مشاهده می کنید.

آگهی های تبلیغاتی شرکتیهای چون لاکهید مارتین (Lockheed Martin) (بزرگترین کارخانه اسلحه سازی دنیا)، گودریچ (Goodrich)، ک بی آر (KBR)، ا جی آی (AGI) و نورث روپ گرومن (Northrop Grumman) در بیشتر ایستگاه های متروی پایتخت قابل رؤیت هستند. وتعبیر آور نیست که بیشترین تبلیغات در ایستگاه پنتاگون سیتی و کاپیتول ساوت و نزدیک مراکز سیاسی متمرکز شده اند. بدون شک هدف اصلی این تبلیغات ، اعمال نفوذ بر تصمیمهای سیاسی مسئولین کلیدی نظام است ولی در ضمن به القاء این ایده در افکار عمومی خدمت می کند که در جهانی پر از دشمن، تنها، قدرت نظامی برتر ارتش آمریکا است که قادر به دفاع از ماست.

زنجیره ای از تبلیغات ردیف شده است . از تبلیغات سرراست و عیان هلیکوپترهای جنگنده و وسایل نقلیه زرهی گرفته تا تبلیغات زیرکانه برای شرکتیهای گمنامی چون شرکت دی آر اس (DRS) که مالک اصلی آن در حقیقت شرکت ایتالیایی اسلحه سازی فین مکانیکا (Finmeccanica) است که در لیست ۱۰۰ شرکت طرف قرارداد با پنتاگون، در رده ۲۶ قرار دارد. حتی تبلیغ نخراشیده نتراشیده شرکت کامپیوتری دل "Dell" هم به خاطر ساخت سیستم های کامپیوتری مورد نیاز وزارت دفاع در این میان دیده می شود.

هنگام بازاریابی، تبلیغات شرکت نورث روپ گرومن در ایستگاه متروی کاپیتول ساوت، حتی بویی از ظرافت هم نبرده است. در یک حمله همه جانبه به هوش و حواس شما، تمام فضای این ایستگاه با دست و دلبازی تمام با تبلیغات سومین شرکت بزرگ نظامی کشور تزئین شده است.

ظاهرا حتی فضای اختصاص داده شده به تابلوهای تبلیغاتی تعبیه شده به موازات مسیر خطوط آهن هم برای تبلیغات این شرکت کافی نبوده؛ بطوری که تبلیغات این شرکت را می توان همه جا از چهار طرف هر ستون در ایستگاه ها گرفته تا بنرهای اویزان در طبقه بالا و نزدیک پله برقی نیز دید. شرکت سی بی اس اوت دور (CBS Outdoor) که مسئول تبلیغات در ایستگاههای مترو در واشنگتن است ادعا میکند که " حضور پررنگ تبلیغات در ایستگاه "کاپیتول هیل" شیوه بسیار مؤثری برای رساندن پیام به کنگره و نمایندگان است".

تخمین زده میشود که روزانه ۱۷۰۰۰ تن از مسافرین مترو با تبلیغ تولیدات شرکت نورثروپ گرومن روبرو میشوند، از جمله جنگنده های موسوم به "گلوبال هاوک" و هواپیماهای جنگی بدون سرنشین ایکس-۴۷، که دارای مخزنی برای حمل بمبهایی با حجم ۴۵۰۰ پوند می باشند، جنگنده های پیشرفته موسوم به "ای۲دی" و هلی کوپترهای اکتشافی بدون سرنشین و هواپیماهای ای ۸ سی اکتشافی مجهز به سیستم ردیابی مرافیتی و تهاجمی (استار). همه اینها باصطلاح " برای یک دنیای ناامن" طراحی شده اند. طبق اطلاعات انستیتوی محافظه کار موسوم به بروکینگز، ۹۰ درصد از قربانیان کاربرد این سلاح ها در پاکستان افراد بی گناه غیرنظامی بوده اند، ولی با این وجود هنوز برای تولیدات و توسعه و پیشرفت این تسلیحات که صدها میلیون دلار قیمت دارند، آشکارا تبلیغ می شود.

شاید هول انگیزترین از همه در میان تابلوهای بزرگ اعلانات در "کاپیتول ساوت"، صحنه یک خانه کاملا تخریب شده در اثر بمباران است که شعاری در پایین آن چنین درج شده است: " شما خطر را زمانی احساس میکنید که ما آن را کاملا محو کرده ایم". ولی این شرکت فراموش میکند که توضیح دهد که چه بر سر ساکنان این ساختمان آمده است.

در ادامه خوشرقصی های شرکتیهای نظامی بزرگ برای دولتمردان با نفوذ در کنگره و پنتاگون، شرکت نورث روپ گرومن اخیرا طرحهایی را برای انتقال دفاتر اصلی اش از الیفرینیا به واشنگتن اعلام کرده است. حال مقامات عالیترتبه در واشنگتن، ویرجینیا و مری لند برای اعمال نفوذ بر روند این جابجایی دفاتر کمپانی که ۲۴ میلیارد دلار هزینه دارد به تلاش برای پیشدستی از یکدیگر افتاده اند. تا جایی که حتی ناحیه کلمبیا بدلیل انتقال شرکت از لوس آنجلس به واشنگتن که برای فقط ۳۰۰ نفر (بطور اولی برای مدیران شرکت) کار ایجاد می کند، یک بسته تشویقی ۲۵ میلیارد دلاری به این شرکت پیشنهاد کرده است.

نظامیان با لباس مستتر همه جا دیده میشوند، از فروشگاههای مواد غذایی گرفته

تا صف بانکها. بعد از ۱۱ سپتامبر، همه حتی کارمندان دفتری (ارتش) مجبور به پوشیدن لباس های رزمی بودند. من از چندین نفر دلیل این عمل را پرسیدم و همه گوسفندوار جواب دادند که این برای پشتیبانی از " نیروهای ارتشی در منطقه جنگی" است. زنی در پاسخ به من گفت: "سوال خوبی ست. وقتی اینو می پوشی یک احساس مضحکی داری!" بعدا در حالی که به چکمه های بیابانی اش نگاه می کرد اضافه کرد: " خب مثل لباس اداری نیست دیگه"

علائم درخواست برای پشتیبانی از سربازان همه جا دیده میشود، از دیوار رستورانها تا پیکر ماشینهای زباله جمع کن، دربالای تلمبه های ایستگاه گاز لیبرتی (Liberty) در آرلینگتون، نشانی به رنگ سرخ، سفید و آبی قرار دارد که روی آن نوشته شده است " از سربازان ما حمایت کنید".

این با نتیجه یک منطق آشفته است یا یک درخواست بیشزمانه برای دفاع از دست اندازی آمریکا به ذخائر نفت خاورمیانه. از سالن کنگره که می گذری، در دفاتر بسیاری از نمایندگان کنگره و یا سناتورها برای سربازانی که از منطقه و شهر آنها در جنگ کشته شده اند یادبودهای بسیاری وجود دارد. ولی هیچ یادبودی برای ۲۲۰۰ سربازی که در سال ۲۰۰۸ بدلیل فقدان بیمه درمانی جان خود را از دست دادند به چشم نمی خورد.

در ایستگاه قطار "یونیون استیشن" مسافران آمتراک (قطار مسافربری دولتی) مسافران هرگز از دیدن یکی دو سربازی که با پریدن از صف مسافران، سوار قطار میشوند تعجب نمیکند. زیرا نوشته هایی در ایستگاه نصب شده که نظامیان با یونیفرم را از معطل شدن در صف خرید بلیط بی نیاز میکند. بنابر گفته این شرکت، که تنها شرکت تأیید شده از سوی وزارت دفاع برای نقل و انتقال مسافر است، این شیوه ای برای کمپانی است تا " تشکر از سربازان" را در عمل نشان بدهد. البته این بسیار خوب است ولی چرا آمتراک حاضر نیست که همین کار را برای معلمان، کارکنان بهداشت، کارمندان آتش نشانی، کارمندان کتابخانه ها و بقیه داوطلبان کارهای عام المنفعه انجام بدهد؟

بسیاری از این کارها جدید نیستند، نظامی کردن جامعه، پروسه ای است که چندین دهه ادامه داشته و در سطح مدارس، برنامه های توسعه و پژوهش، نیروهای انتظامی و فرهنگ نفوذ کرده است. این دیده فقط به پایتخت ما محدود نمیشود. علائم و نشانه های حضور دائمی نظامیگری، گاهانه و یا بطور ناگاهانه ما را ترغیب می کنند تا خشونت و جنگ را نه به مثابه یکی از راههای مناسب حل تضادها بلکه به مثابه تنها راه حل آن بپذیریم.

ترجمه: عبدالله باوی

*استفانی وست بروک یک آمریکایی است که از سال ۱۹۹۱ در ایتالیا زندگی میکند. او از فعالین جنبش عدالت اجتماعی و صلح در ایتالیا و آمریکا است.

دستاورد ها و کاستی‌های جنبش در سالی که گذشت!

انحرافی و ارتجاعی که مدعی هستند که عامل اصلی ستم بر زنان "مردان" هستند و "نه" سیستم سرمایه داری و نرخ سود سرمایه داران کشید.

بعلاوه زنان با شرکت چشمگیر خود در خیزش اخیر و سر دادن شعارهای ساختار شکنانه، شعارهایی مانند "مرگ بر جمهوری اسلامی" "مرگ بر دیکتاتور" "مرگ بر اصل ولایت فقیه" نشان دادند که نه به دنبال "تغییر" و یا "لغو" قوانین ارتجاعی و ضد زن جمهوری اسلامی با حفظ این رژیم هستند آن طور که زنان طبقات و اقشار مرفه جامعه می‌خواهند، بلکه خواهان نابودی کلیت جمهوری اسلامی به مثابه اولین قدم در مسیر رسیدن به برابری واقعی با مردان هستند.

رفیق اشرف دهقانی در سال ۱۳۶۲، در باره علت شرکت زنان در مبارزه و در رد تبلیغات ریاکارانه سران رژیم در باره زنان چنین می‌گوید: "بله زنان ایران در مبارزه ضد امپریالیستی، از مردان کشور دلائل بیشتری دارند، آن‌ها می‌دانند که امپریالیسم عامل اصلی بقای قید و بندهای فئودالی به دست و پای آن‌ها نیز می‌باشد. به همین دلیل در آن روز ۱۷ شهریور در میدان ژاله زنان نشستند و رگبار مسلسل آن‌ها را درو کرد و از جای بر نه خاستند. حاصل شرکت زنان در زندگی اجتماعی این بود که مردان کنیف، نه به فحشاً کشاندن مردان و فاسد کردن جامعه".

مبارزات توده‌های در بند ایران که به بهانه "تقلب" در بالماسکه انتخاباتی رژیم شروع شد و دیری نه کشید که با رادیکالیته شدن، که جلوه هائی از آن را در شعارهای ساختار شکنانه و نبرد با "برادران بسیجی" موسوی میشد دید به سرعت از موسوی‌ها و کروی‌ها و کلا "اصلاح طلبان" گذر کرد. (موسوی در جریان این مبارزات کوشش می‌کرد به رغم وحشیگری‌های "برادران" بسیجی که به کشته شدن چندین نفر از توده‌های بی گناه انجامید، برای بدر کردن بسیجی‌ها از زیر ضرب مبارزات مردم، از توده‌ها به خواهد با آدم کشان حکومتی بطور "مسالمت آمیز" برخورد کنند) دیگر دست آورد پر اهمیت توده‌ها این بود که کارزار انتصاباتی جمهوری اسلامی را که هر دو جناح برای دست و پا کردن "مشروعیت" و "پایگاه توده ای" برای رژیم سرکوبگر و فاسدشان، با تبلیغات همراه کننده از مردم خواسته بودند در آن شرکت کنند و تا حدی هم موفق بودند را به ضد آن‌ها تبدیل نمود و کاسه کوزه همه جناح‌های رژیم را در خیابان‌ها بر سرشان خراب کرد و به جهانیان نشان داد که این رژیم سفاک نه تنها هیچ ذره مشروعیت ای در

سرکوبگر رژیم، سوزاندن عکس‌های خمینی بنیان گذار جمهوری اسلامی و عکس‌های خامنه‌ای مزدور، پایین کشیدن تابلو نام خیابانی که خامنه‌ای نامیده میشد، و در عرصه دیگر جدال طبقاتی یعنی در زندان‌های (سیاه چال‌های) رژیم چنان شجاعت و قهرمانی هائی از خود نشان دادند که حیرت جهانیان را برانگیختند. این یک سال مردم، خصوصاً جوانان (دختر و پسر، آن دخترانی را می‌گویم که شجاعانه و سنگ در دست در برابر ددمنشی بسیجی‌ها از خود و مردم دفاع می‌کردند) پتانسیل مبارزاتی عظیمی از خود بروز دادند که اگر در مسیر درست، در مسیری انقلابی هدایت گردد بدون تردید گام‌های بزرگی در راه رهایی زحمتکشان از وضعیت غیر انسانی کنونی بر خواهند داشت، پتانسیل انقلابی ای که پوشالی بودن "قدر قدرتی" جمهوری اسلامی را به اثبات رساند.

سالی که زنان تحت سلطه ستم مضاعف (زنان کار و زحمت از سنین مختلف، آن شیرزن خشمگین میان سالی را به یاد می‌آورم که صورت خود را پوشانده بود و دلوارانه آماده جنگیدن با مزدوران رژیم می‌باشد، آن دختری را تصور می‌کنم که برای بستن جاده در برابر نیروهای موتور سوار رژیم نیروهای کشتار در حال کشاندن وسیله ای آهنی در خیابانست. بعد از آن که مردم شاهد این درجه از جسارت از طرف زنان بودند آیا خرافات جمهوری اسلامی و آن روشنفکران حقیر و جیره خواری که می‌گویند زنان از مردان "ضعیف تر" هستند در میان زنان و مردان آگاه ایران خریداری خواهد داشت؟ به نظرم خیر! به باورم شرکت عظیم زنان در خیزش یک سال اخیر ثابت کرد که زنان کارگر و زحمتکش ایران برای خود آماده پرداختن بهای آن هستند. همه تصاویر این زنان را دیده ایم.) دوش بدوش مردان در نبردهای خیابانی با مزدوران جمهوری اسلامی ثابت کردند که خوب می‌فهمند که عامل اصلی وضعیت ستم بارشان کیست، و برای آن که از آن عامل یا عوامل خلاصی یابند راه صحیح‌رهبایی، آن است که متحدانه با مردان هم طبقه‌ای خود به مبارزه علیه آن عوامل برخیزند. عواملی که اگر دست نخورده باقی به مانند بر بستر بحران سیستم سرمایه داری ستم بر آن‌ها به دلیل سر شکن کردن بار بحران بر دوش کارگران بطور کل و زنان کارگر بطور ویژه شدت هم خواهد یافت.

زنان در مبارزات یک سال گذشته دوش به دوش مردان و به واقع با متحقق کردن شعار "ما زن و مرد جنگیم، بجنگ تا یجنگیم" که اولین بار از طرف دانشجویان دلیر دانشگاه شیراز (دختر و پسر) مطرح گردید هم زمین را زیر پای همه مزدوران جمهوری اسلامی داغ کردند، هم خط بطلانی بر آن نظرات به غایت

در بستر شرایط وحشتناک مادی ای که (شرایط کار و زندگی کارگران که دو سوم آن‌ها حتی قانون ارتجاعی کار جمهوری اسلامی شامل حالشان نمی‌شود، و دستمزد شمار کثیری از آن‌ها پائین تر از آن مبلغی که جمهوری اسلامی برای زندگی در زیر خط فقر تعیین کرده است می‌باشد. دستمزد ناچیزی که برای چندین ماه همان را هم دریافت نمی‌کنند. و چند میلیون از آن‌ها حتی قادر به پیدا کردن کار نیستند و ارتش بیکاران را تشکیل می‌دهند. شرایط کار و زندگی زنان کارگر که چند میلیون از آن‌ها تنها نان آور خانواده هستند) طبقه حاکمه ایران و جمهوری اسلامی به مثابه دولت حامی منافع این طبقه در طول سه دهه برای اکثریت مردم ایران ایجاد کرده اند، در سال گذشته این توده‌ها به پا خاستند و با مبارزات دلاورنه خود به اشکال گوناگون و حتی به شکل قهر آمیز، به واقع با بکار گیری همین شکل از مبارزه زمین را در زیر پای همین دیکتاتوری به لرزه در آوردند و مبارزات یک سال گذشته به این دلیل که پس از این اعتراضات دیگر رژیم جمهوری اسلامی و "ولایت فقیه" آن که تبلور دیکتاتوری بورژوازی وابسته در کشور ماست دیگر جمهوری اسلامی پیش از این خیزش مردمی نه خواهد بود به نقطه عطفی دیگر در مبارزات انقلابی محرومین ایران بر علیه سلطه بورژوازی ایران تبدیل گردید. روی آوری توده‌ها در بستر این جنبش به اشکال قهر آمیز مبارزه که در این سال‌ها چه تبلیغات دولتی و چه تبلیغات سازشکاران تلاش کرده کارگران و زحمتکشان ایران را از آن دور ساخته و آنها را به حل مشکلات اقتصادی سیاسی و اجتماعی خود با وجود جمهوری اسلامی دل خوش کنند بار دیگر نشان داد که علی‌رغم میل چنین جریاناتی مکانیسم‌های مبارزاتی که نه حاصل ذهنیات این فرد و آن فرد و جریان می‌باشند بلکه انعکاس مستقیم خصوصیات ویژه کشور که شاخص‌ترین آن‌ها دیکتاتوری عریان و سیستماتیک حاکم که هر نفسی را در سینه خفه می‌کند مردم را ناگزیر از به کار گیری این شکل از مبارزه در برابر زور سازمان یافته و خشونت بار دولتی می‌نماید.

سالی که زحمتکشان ایران، بویژه جوانان محروم و بیکار، جوانانی که روزمره توسط اوباشان جمهوری اسلامی به بهانه‌های مختلف تحقیر می‌شوند، آن جوانانی (تعدادی از این جوانان آن طور که گزارش‌ها نشان می‌دهند دوران کودکی خود را در کارگاه‌های قالی بافی و کوره پز خانه‌ها و یا به دست فروشی در کنار خیابان‌ها گذراندند) که خوب می‌دانند با تداوم سلطه جمهوری اسلامی و سیستم سرمایه داری، آینده‌ای به مراتب بدتر از آن چه تا کنون تحت حاکمیت جمهوری اسلامی از زندگی نصیبشان گردیده انتظارشان است؛ یعنی فقر و فاقه ای که نصیبشان شده شدیدتر خواهد شد، در اعتراضات خیابانی در درگیری با نیروهای

کمک های مالی**انگلستان**

مادر انقلابی روح انگیز دهقانی

۱۰ پوند

بیاد جان باختگان قهرمان ۸ تیر

۱۰ پوند

۱۰ پوند

رفیق کبیر حمید اشرف

سوئد

چریک فدائی خلق رفیق کیومرث سنجری

۱۰۰۰ کرون

میز کتاب گوتنبرگ در اول ماه مه

۴۵۰ کرون

میز کتاب مراسم بزرگداشت یاد رفیق سعید

۱۶۰ کرون

سلطانپور در گوتنبرگ

چریک فدائی خلق رفیق ایرج سپهری

۱۰۰۰ کرون

کانادا

۵۰۰ دلار

رفیق علی مکانیک کلمبیا

۲۰۰ دلار

به یاد رفیق مسعود احمدزاده

نروژ

چریک فدائی خلق رفیق بهروز چنگله

۵۰ پوند

به یاد مادر انقلابی، روح انگیز دهقانی

تیر ۱۳۸۹

"راز یک لبخند!"

آه ای تبسم همیشه جوان ،

سالها می گذرند از پی هم ،

قرنهایی هم نیز

سپری خواهد شد

راز این لبخند ،

اما تیری ست

- بر دو چشم خوفناک ازدها -

زهر این طعنه ولی

دشته ای تشنه و پرکینه ست

- بر قلب فرتوت تیرگی -

اینک به سخن آی و بگو

که در این قله اوج

و در این وادی اسرار آلود

به کدامین گل سحرآمیز آراسته ای؟

آه ای راز ماندگار!

آه ای تبسم همیشه جوان "روح انگیز"!



آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با**چریکهای فدایی خلق ایران****با نشانی زیر مکاتبه کنید:**BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND**"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت****از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران****در اینترنت دیدن کنید:**<http://www.siahkal.com>**از صفحه رفیق اشرف دهقانی در****اینترنت دیدن کنید:**<http://www.ashrafdehghani.com>**برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!**